

سورة الزخرف

سورة الزخرف مكية ۲۷ آية وَمَنْ لَمْ يَرْفَعْ يَدَيْهِ عَنْ زِينَتِهِ لِيُذْخِرْ لَوْنِهِ يَكُنْ مِنَ الْغَاثِ

سورة زخرف تکہ میں نازل ہوئی اور اس کی قواسم آیتیں ہیں اور سات رکوع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شروع اللہ کے نام سے جو بے حد مہربان نہایت رحم والا ہے

حَمْ ۱۱ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ۱۲ اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۱۳ وَارَاكَ فِي اَوَّلِ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَّ خَلِيمٌ ۱۴ اَمْ تَصْرَبُ سُبْحُو اور تحقیق یہ قرآن فوج محفوظ میں ہمارے پاس ہے برتر مستحکم کیا پھر وہیں گئے

عَنْكُمْ اَلَّا تَكْرَهُوا ۱۵ اَنْ تَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ ۱۶ وَكَمْ اَرْسَلْنَا ہم ہماری طرف سے یہ کتاب سوڑ کر اس سبب سے کہ تم ہوا سے لوگ کہ حد پر نہیں پہنچتے اور بہت پیچھے ہیں رہتے

مِنْ رَّسُولِي فِي الْاَوَّلِينَ ۱۷ وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَّبِيٍّ اِلَّا كَانُوا نَبِي پہلوں میں اور نہیں آتا لوگوں کے پاس کوئی پیغام لانے والا میں سے

بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ۱۸ فَاهْلَكْنَا اشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا ۱۹ وَ تَحْشَا نہیں کرتے پھر برا دکر ڈالے ہم نے ان سے سخت زور والے اور

مَضْنٰی مَثَلُ الْاَوَّلِينَ ۲۰

پہلی آئی ہے مثال پہلوں کی

خلاصہ تفسیر

لَحْظہ (اس کے معنی اللہ کو معلوم ہیں) قسم (ہے) اس کتاب واضح کی کہ کہنے اسکو عربی زبان کا قرآن بنایا ہے تاکہ (اے عرب) تم (آسانی سے) سمجھ لو اور وہ ہمارے پاس تو رچ محفوظ میں بڑے رتبہ کی اور حکمت بھری کتاب ہے (پس جب وہ سمجھنے میں آسان اور خاص ہماری زیر حفاظت

مع
ذات القدرین

اور اعجاز کی وجہ سے بڑے رتبہ والی اور حکیمانہ مضامین پر مشتمل ہے تو ایسی کتاب کو ضرور ماننا چاہیے لیکن اگر تم نہ مانو تب بھی ہم اپنی حکمت کے مقتضائے اسکا بھیجنا اور تم کو اسکا فی طریقہ پڑھنا چھوڑ دینا چاہنا چاہیے چنانچہ ارشاد ہے کہ (کیا تم تم سے اس نصیحت (نامہ) کو (مض) اس بات پر ہٹا لیں گے کہ تم حد (الفاظ) سے گزر نہ والے ہو) اور اس کو نہیں مانتے، یعنی خواہ تم مانو یا نہ مانو معجز نصیحت تو برابر کی جائے گی اور یہ فیض کامل ہو کر ہے گاتا کہ اس سے نو مین کو نفع ہو اور تم پر رحمت قائم ہو) اور ہم پہلے لوگوں میں (باوجود ان کی تکذیب کے) بہت سے نبی بھیجتے رہے ہیں (یہ نہیں ہوا کہ ان کے جھٹلانے کی وجہ سے سلسلہ نبوت بند ہو جاتا) اور (اے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم) جیسے ہم نے ان کی تکذیب کی پروا نہیں کی اسی طرح آپ بھی کچھ پروا اور غم نہ کیجئے، کیونکہ ان (پہلے) لوگوں (کا بھی یہی حال تھا کہ ان) کے پاس کوئی نبی ایسا نہیں آیا جس کے ساتھ انھوں نے استہزاء نہ کیا ہو، پھر ہم نے ان لوگوں کو جو کہ ان (اہل مکہ) سے زیادہ زور اور آؤ تھے (تکذیب اور استہزاء کی سزا میں) عارت کر ڈالا اور پہلے لوگوں کی یہ حالت ہو چکی ہے (پس نہ آپ غم کریں کہ ان کا بھی ایسا ہی حال ہونا ہے) جیسا کہ بدر وغیرہ میں ہوا اور نہ یہ بے فکر ہوں کہ نمونہ موجود ہے

معارف و مسائل

یہ سورت نئی ہے، البتہ حضرت مقاتل کا قول ہے کہ آیت ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵

ان کو زبردست جاننے والے (خدا) نے پیدا کیا ہے (اور ظاہر ہے کہ جس ذات نے تنہا عظیم مخلوقات پیدا کی ہوں عبادت بھی تنہا اسی کی کرنی چاہیے، لہذا توحید خود ان کے اعتراف سے ثابت ہو گئی ہے)۔
 اللہ تعالیٰ توحید کو مزید مدلل کرنے کے لئے اپنے وہ افعال بیان فرماتے ہیں جو توحید پر دلالت کر پورے ہیں یعنی یہ زمین و آسمان اسے پیدا کیا ہے (جس نے تمہارے (آرام کے) لئے زمین کو (مثل) فرش (کے) بنایا) کداس پر آرام کرتے ہو (اور اُس (زمین) میں اُس نے تمہارے (منزل) مقصود تک پہنچنے کے لئے رستے بنائے تاکہ (اُن راستوں پر چل کر) تم منزل مقصود تک پہنچ سکو اور جس نے آسمان سے پانی ایک انداز (خاص) سے (اپنی مشیت اور حکمت کے مطابق) برسیا پھر پھینے اس (پانی) سے خشکے میں کو (اُس کے مناسب) زندہ کیا (اور اس سے توحید پر دلالت کے علاوہ یہ بھی کچھ لہنا چاہیے کہ) اس طرح تم (اپنی قبروں سے) بٹکائے جاؤ گے اور جس نے (مختلف اجناس و انواع میں) تمام (مختلف) اقسام (یعنی اصناف) بنائیں اور تمہاری وہ کشتیاں اور چولے بنائے جن پر تم سوار ہوتے ہو تاکہ تم اُن کشتیوں اور چارپائیوں کی (رُخ اور) پیٹھ پر جم کر (الٹیمان سے) بیٹھو پھر جب اس پر چڑھو تو اپنے رب کی (اس) نعمت کو (دل سے) یاد کرو اور (زبان سے) اسباباً یوں کہو کہ اُنکی ذات پاک ہے جس نے ان چیزوں کو ہمارے بس میں کر دیا اور ہم تو ایسے (طاقتور اور مہتر) نہ تھے جو ان کو قابو میں کر لیتے (کیونکہ جانور سے زیادہ طاقت نہیں، اور الہام حق کے بغیر کشتی چلانے کی تدبیر سے واقف نہیں، اور دونوں کے متعلق حق تعالیٰ نے تدبیر کھادی) اور ہم کو اپنے رب کی طرف کوٹ کر جانا ہے (اس لئے ہم اس پر سوار ہو کر شرک سے غفلت یا بے خبر نہیں کرتے) اور (باوجود دلائل توحید کے واضح ہونے کے) ان لوگوں نے شرک اختیار کر لیا ہے اور وہ بھی کیسا قبیح کفرشتوں کو خدا کی بیٹیاں کہتے ہیں اور ان کی عبادت کرتے ہیں پس ایک فریادی تو یہ ہوئی کہ انھوں نے خدا کے بندوں میں سے (جو مخلوق ہوتے ہیں) خدا کا جزو ٹھہرایا، (حالانکہ خدا کا کوئی جزو ہونا عقلاً محال ہے) واقعی (ایسا) انسان صریح ناشکر ہے (کہ نہ خدا تعالیٰ کیساتھ اتنا بڑا کفر کرتا ہے کہ اسکو صاحبِ جود قرار دیتا ہے جس سے خدا تعالیٰ کا معاذ اللہ حادث ہونا لازم آتا ہے۔ غرض ایک فریادی تو یہ ہوئی اور دوسری فریادی یہ کہ یہ لوگ لڑکی کو ناقص سمجھتے ہیں اور پھر خدا کے لئے بیٹیاں مانتے ہیں تو کیا خدا نے اپنی مخلوق میں سے (تمہارے زعم میں اپنے لئے تو) بیٹیاں پسند کیں اور لڑکیوں کے ساتھ مخصوص کیا حالانکہ (تم بیٹیوں کو اتنا بڑا سمجھتے ہو کہ) جب تم میں سے کسی کو اس چیز کے پڑھنے کی خبر پائی جو جس کو خدا نے رحمان کا نمونہ (یعنی اولاد) بنا رکھا ہے (مرا د بیٹی ہے) تو (استدرا نا مضبوط) کہو کہ سالکے دن اسکا چہرہ بے رونق رہے اور وہ دل ہی دل میں گھٹنار ہے (توحیرت ہے کہ خدا کی طرف نقص کی نسبت کرتے ہو یہاں تک انکے فاسد عقیدے کی الزامی تردید ہی جس کی تشریح سورۃ صافات میں گزر چکی ہے۔ آگے اسی عقیدے کی تحقیق تردید کی جاتی ہے کہ اگرچہ لڑکی ہونا بذاتِ خود کوئی ذلت یا مارکی بات نہیں جیسے

تم سمجھتے ہو لیکن ہمیں تو کوئی شک نہیں کہ وہ اپنی اصل خلقت کے اعتبار سے ناقص اہل اور ضعیف لڑکی ضرور ہے جب یہ بات ہے تو کیا (خدا نے اولاد بنانے کے لئے لڑکی کو پسند کیا ہے) جو کہ (عادۃ) آدھ کرش (وزیباش) میں نشوونما پائے (جو زورات اور بناؤ سنگھار کی طرف اسکی رغبت کا سبب ہوتی ہے اور اسکا لازمی نتیجہ عقل ورانے کی ناچنگی ہے) اور وہ (فکری قوت کے ضعف کی بنا پر) مباحثہ میں قوتِ میانہ (بھی) نہ رکھے (چنانچہ عورتیں عموماً اپنے مافی الضمیر کو قوت اور وضاحت کیساتھ بیان کرنے پر مرد کی نسبت کم قادر ہوتی ہیں، اکثر ادھوری بات کہیں گی اور مابین فضول باتیں ملا دیں گی جبکہ اصل مقصد میں کچھ دخل نہوایہ دو غریباں ہوں گی) اور تیسری غرابی شرک لازم آنیے قطع نظر ہے کہ انھوں نے فرشتوں کو جو کہ خدا کے (مخلوق) بندے ہیں (اس لئے اللہ کو ان کی پوری حالت معلوم ہے اور چونکہ وہ نظر نہیں آتے اس لئے انکی کوئی صفت بغیر اللہ تعالیٰ کے بتلائے ہوئے کسی کو معلوم نہیں ہو سکتی اور اللہ نے کہیں یہ نہیں بتلایا کہ فرشتے عورت ہیں لیکن اسکے باوجود انھوں نے اُن کو بلا دلیل عورت قرار دے رکھا ہے) اور اُن کے عورت ہونے پر نہ کوئی عقلی دلیل موجود ہے نہ نقلی، لہذا امشاہڑ ہونا چاہیے تو کیا یہ اُن کی پیدائش کے وقت موجود تھے (اور دیکھ رہے تھے، جواب ظاہر ہے کہ انھوں نے فرشتوں کی تخلیق کا شاہدہ نہیں کیا، لہذا ان کے اس احمقانہ دعوے کی حقیقت واضح ہو گئی) ان کا یہ دعویٰ (جو بلا دلیل ہے اعمال کے دفتر میں) لکھ لیا جاتا ہے اور (قیامت میں) اُن سے باز پرس ہوگی (یہ گفتگو تو فرشتوں کے بیٹیاں ہونے سے متعلق تھی) اور (آگے ان کے معبود ہونے کے متعلق بیان ہے کہ) وہ لوگ یوں کہتے ہیں کہ اگر اللہ تعالیٰ (اس بات کو خوشی سے) چاہتا (کہ ملائکہ کی عبادت نہو، یعنی اس عبادت سے وہ ناخوش ہوتا) تو ہم (کبھی) ان کی عبادت نہ کرتے (کیونکہ وہ کرتے ہی نہ دیتا، بلکہ جبراً روک دیتا، جب نہیں روکا تو معلوم ہوا کہ وہ ان کی عبادت نہ کرنے سے خوش نہیں بلکہ عبادت کرنے سے خوش ہے آگے اُن کی تردید ہے کہ) ان کو اس (بات) کی کچھ تحقیق نہیں (ہے) محض بے تحقیق بات کر رہے ہیں (کیونکہ اللہ تعالیٰ کا اپنے بندوں کو کسی فعل پر قدرت دیدینا اس بات کی دلیل نہیں ہے کہ وہ اس فعل پر راضی بھی ہے جیسے کہ پارہ ہشتم کے نصف سے پہلے آیت سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْلَا اِذَا مَيَّاسِ اس کی تفصیل گزر چکی ہے اب یہ بتلا دیں کہ کیا ہم نے ان کو اس (قرآن) سے پہلے کوئی کتاب دے رکھی ہے کہ یہ (اس دعوے میں) اُس سے استدلال کرتے ہیں (حقیقت یہ ہے کہ نہ ان کے پاس دلیل عقلی ہے نہ دلیل نقلی) (بلکہ محض اپنے باپ دادوں کی اتباع ہے، چنانچہ وہ کہتے ہیں کہ ہم نے اپنے باپ دادوں کو ایک طریق پر پایا ہے اور ہم بھی ان کے پیچھے پیچھے رستہ چل رہے ہیں اور (جس طرح یہ لوگ پلا دیں بلکہ خلافت و دلیل اپنی قدیم رسم کو بطور سند پیش کرتے ہیں) اسی طرح ہمارے آپ سے پہلے

جس کا خلاصہ یہ ہے کہ اگر اکثر کے کوئی اولاد ہو تو وہ اس کی جزو ہوگی کیونکہ بیٹی باپ کا جزو ہوتا ہے اور یہ عقلی قاعدہ ہے کہ ہر کسی اپنے وجود میں جزو کا محتاج ہوتا ہے تو اس سے لازم آئیگا کہ معاذ اللہ خدا تعالیٰ بھی اپنی اولاد کا محتاج ہو۔ اور ظاہر ہے کہ کسی بھی قسم کی احتیاج شان خداوندی کے بالکل منافی ہے، **أَوْ مَن يَكْسِبُ غَيْرَ الْمَالِ وَالْحَيَاةِ** (کیا جو آرائش میں نشوونما پائے) اس سے معلوم ہوا کہ عورت کے لئے ریور کا استعمال اور موافق شرع آرائش کے طریق اختیار کرنا جائز ہے۔ چنانچہ اس پر اجماع ہے لیکن ساتھ ہی یہ روایت بیان یہ بتا رہا ہے کہ آرائش میں اتنا اچھا کہ صبح و شام بناؤ نگھار رہی میں لگی رہے یہ مناسبت نہیں بلکہ یہ منصف متعلق رائے کی علامت بھی ہے اور اس کا سبب بھی۔

وَهُوَ فِي الْخِصَاءِ غَيْرٌ مُّبِينٌ (اور وہ مباحثہ میں قوت بیان بھی نہ رکھے) مطلب یہ ہے کہ عورتوں کی اکثریت ایسی ہے کہ وہ مافی الضمیر کو قوت اور وضاحت کیساتھ بیان کرنے پر فردوں کے برابر قادر نہیں ہوتی۔ اسی لئے اگر کہیں مباحثہ ہو جائے تو اپنے دعوے کو ثابت کرنا اور دوسرے کے دلائل کو رد کرنا اس کے لئے مشکل ہوتا ہے لیکن یہ حکم اکثریت کے اعتبار سے ہے۔ لہذا اگر کچھ عورتیں سلیقہ گفتار کی مالک ہوں اور اس معاملہ میں فردوں سے بھی بڑھ جائیں تو ان آیت کے منافی نہیں، کیونکہ حکم اکثریت پر لگتا ہے اور اکثریت بلاشبہ ایسی ہی ہے۔

وَلَاذَّكَالَ اِنَّهُمْ لِرَبِّهِمْ لَاقِيَةٌ وَقَوْمُهُ اَنْتَیْ بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ (۳۰)

اور جب کہا ابراہیم نے اپنے باپ کو اور اسی قوم کو میں انکے ہوں ان چیزوں سے جو تم کو تمبھتے ہو

الَّذِیْ فَطَرَنِيْ فَاتَّخِذْهُ سَيِّدًا ۚ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَّاقِيَةً فِیْ

جس نے مجھ کو بنایا سو وہ مجھ کو راہ بھائے گا اور میری بات سچے پھوڑ گیا اپنی

عَقِبِهِ لَعَلَّہُمْ یَرْجِعُونَ (۳۱) **بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءَ وَاٰبَاءَہُمْ حَتّٰی**

اولاد میں تک وہ رجوع رہیں کوئی نہیں پر میں نے رہنے دیا ان کو اور ان کے باپ دادوں کو

جَاءَہُمْ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِیْنٌ (۳۲) **وَلَمَّا جَاءَہُمْ الْحَقُّ قَالُوْا**

یہاں تک کہ پہنچا انکے پاس حق اور سچا اور رسول کو لے کر آدینے والا اور جب پہنچا ان کے پاس سچا دین رکھنے لگے

هٰذَا سِحْرٌ وَّاٰتِیَہُ کُفْرًا وَّن (۳۳)

یہ جادو ہے اور ہم اس کو نہ مانیں گے

خلاصہ تفسیر

اور (وہ وقت قابل ذکر ہے) جبکہ ابراہیم (علیہ السلام) نے اپنے باپ سے اور اپنی قوم سے

فرمایا کہ میں ان چیزوں (کی عبادت) سے بیزار (اور بے تعلقی) ہوں جن کی تم عبادت کرتے ہو مگر ہاں (میں) خدا سے متعلق رکھتا ہوں (جسے مجھ کو پیدا کیا، پھر وہی مجھ کو (میرے دین و دنیا کی مصلحتوں تک) رہنمائی کرتا ہے) مطلب یہ کہ ان لوگوں کو ابراہیم علیہ السلام کا حال یاد کرنا چاہیے کہ وہ خود بھی توحید کے معتقد تھے (اور وصیت کے ذریعہ) وہ اس (عقیدہ) کو اپنی اولاد میں (بھی) ایک قائم رہنے والی بات کر گئے (یعنی اپنی اولاد کو بھی وصیت کی جس کا اثر کچھ کچھ حضور صلی اللہ علیہ وسلم کی بعثت تک بھی برابر رہا یہاں تک کہ زمانہ جاہلیت میں بھی عرب میں بعض لوگ شرک سے نفرت کرتے تھے اور یہ وصیت انھوں نے اس لئے کی تھی) تاکہ (ہر زمانہ میں شرک) لوگ (موجدین سے توحید کا عقیدہ منہ من کر کر شرک سے) باز آتے رہیں (مگر یہ لوگ پھر بھی باز نہیں آتے اور اس طرف توجہ نہیں کرتے) بلکہ میں (جو) انکو اور ان کے باپ دادوں کو (دنیا کا) خوب سامان دیا ہے (اس میں) تنہک اور غافل ہو رہے ہیں) یہاں تک کہ (ہی) انھوں اور خواہ غفلت سے بیدار کرنے کے لئے) ان کے پاس سچا قرآن (جو سمجھ ہوئی) وجہ سے اپنی سچائی کی آپ ہی دلیل ہے) اور صاف صاف بتائیو اللہ رسول (اللہ کی طرف سے) آیا اور جب انکے پاس یہ سچا قرآن پہنچا (اور اس کا اعجاز ظاہر ہوا) تو کہنے لگے کہ یہ جادو ہے اور ہم اس کو نہیں مانتے۔

معارف و مسائل

وَلَاذَّكَالَ اِنَّهُمْ لِرَبِّهِمْ لَاقِيَةٌ گزشتہ آیات کے آخر میں باری تعالیٰ نے یہ بیان فرمایا تھا کہ مشرکین عرب کے پاس اپنے شرک پر سوائے اپنے باپ دادوں کی رسوم کے کوئی دلیل نہیں ہے اور یہ ظاہر ہے کہ واضح عقلی اور عقلی دلائل کی موجودگی میں محض باپ دادوں کی تقلید پر اصرار کرنا حق والصفات سے کفر و رعبید ہے۔ اب ان آیات میں اس طرف اشارہ فرمایا گیا ہے کہ اگر اپنے آباء و اجداد ہی کے رستے پر چلنا چاہتے ہو تو حضرت ابراہیم علیہ السلام کے رستے پر کیوں نہیں چلتے جو تمہارے اشرف ترین جدِ امعلیٰ میں اور جن کیساتھ نبی و انبیا کو تم خود اپنے لئے سرمایہ فخر سمجھتے ہو۔ وہ نہ صرف توحید کے فائل تھے اور اپنی اولاد کو بھی اسی وصیت کر کے گئے بلکہ خود ان کا طرز عمل یہ بتا رہے کہ گھلے ہوئے عقلی اور عقلی دلائل کی موجودگی میں محض باپ دادوں کی تقلید کرنا جائز نہیں، جب وہ دنیا میں مبعوث ہوئے تو ان کی ساری قوم اپنے آباء و اجداد کی اتباع میں شرک میں مبتلا تھی، لیکن انھوں نے اپنے آباء و اجداد کی اندھی تقلید کے بجائے دلائل و اضمح کا اتباع کرتے ہوئے اپنی قوم سے بیزار رہی کا انہاں کیا اور فرمایا اور انھیں **بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ** (جس چیزوں کی عبادت تم کرتے ہو میں ان سے بری ہوں)۔

اس سے یہ بھی معلوم ہوا کہ اگر کوئی شخص کسی بد عمل یا بد عقیدہ گروہ یا جماعت کے درمیان رہتا ہے اور خواہش رہنے کی صورت میں یہ اندیشہ ہے کہ اس کو بھی اس گروہ کا ہم خیال سمجھا جائیگا تو محض اپنے

عقیدے اور عمل کا درست کر لینا ہی کافی نہیں، بلکہ اس گروہ کے عقائد و اعمال سے اپنی برائت کا اظہار بھی ضروری ہے۔ چنانچہ یہاں حضرت ابراہیم علیہ السلام نے صرف اتنا ہی نہیں کیا کہ اپنے عقائد و اعمال کو مشرکین سے علماًً متساویا بلکہ زبان سے بھی برائت کا برملا اظہار فرمایا۔

وَجَعَلَهَا آيَةً لِّكَ وَمَا فِيهَا مِنْ عَقِيدَةٍ (اور وہ اس کو اپنی اولاد میں ایک قائم رہنے والی بات کر گئے) مطلب یہ ہے کہ اپنے عقیدہ توحید کو انھوں نے اپنی ذات ہی تک محدود نہیں رکھا، بلکہ اپنی اولاد کو بھی اسی عقیدے پر قائم رہنے کی وصیت فرمائی۔ چنانچہ آپ کی اولاد میں ایک بڑی تعداد موحدین کی ہوئی اور خود مکہ مکرمہ اور اسکے گرد و نواح میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی بعثت کے وقت تک ایسے سلیم الفطرت حضرات موجود تھے جو صدیاں گزرنے کے بعد بھی حضرت ابراہیم علیہ السلام کے اصلی دین ہی پر قائم رہے۔

اس سے بھی معلوم ہوا کہ اپنی ذات کے علاوہ اپنی اولاد کو دین صحیح پر کاربند کرنے اور رکھنے کی فکر بھی انسان کے فرائض میں داخل ہے۔ انبیاء علیہم السلام میں سے حضرت ابراہیم علیہ السلام کے علاوہ حضرت یعقوب علیہ السلام کے بارے میں بھی قرآن کریم نے بتایا ہے کہ انھوں نے وفات کے وقت اپنے بیٹوں کو دین صحیح پر قائم رہنے کی وصیت کی تھی لہذا جس صورت سے ممکن ہو اولاد کے اعمال و اخلاق کی اصلاح میں اپنی پوری کوشش صرف کر دینا ضروری بھی ہے اور انبیاء کی سنت بھی۔ اور یوں تو اولاد کی اصلاح کے بہت سے طریقے ہیں جن میں حسب موقع اختیار کیا جاسکتا ہے لیکن حضرت شیخ عبدالوہاب شرفی رحمۃ اللہ علیہ نے لطائف المنن والاخلاق میں لکھا ہے کہ اولاد کی اصلاح کے لئے سب سے زیادہ کارگر عمل یہ ہے کہ والدین ان کی دینی اصلاح کے لئے دعا کا اہتمام کریں۔ افسوس ہے کہ اس آسان تدبیر سے آجکل غفلت عام ہوتی جا رہی ہے اور اس کے انجام بد کا مشاہدہ خود والدین کرتے دہتے ہیں۔

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَوِّمِينَ عَظِيمٍ ۝۳۱

اور کہتے ہیں کیوں نہ آجائے قرآن کسی بڑے مرد پر ان دونوں بستیوں میں سے

أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِي

کما وہ بانٹتے ہیں تیرے رحمت کو ہم نے بانٹ دی ہے ان میں روزی ان کی

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّتَعْلَمَ أَنَّ

دنیا کی زندگی میں اور بلند کر دیے درجے بعض کے بعض پر کہ تمہارا ہے

بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ أَتَىٰ لَّكَ يَوْمًا تَخْذَرُ فِيهِ الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ۝۳۲

ایک دوسرے کو خدا متکا اور تیرے رب کی رحمت بہتر ہے ان چیزوں سے جو سمجھتے ہیں

خلاصہ تفسیر

(یہ تو کافروں نے قرآن کے بارے میں کہا) اور (رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے بارے میں) کہنے لگے کہ یہ قرآن اگر کلام الہی ہے اور بحیثیت رسالت آیا ہے تو ان دونوں بستیوں (یعنی مکہ اور طائف کے رہنے والوں) میں سے کسی بڑے آدمی پر کیوں نازل نہیں کیا گیا (یعنی رسول کیلئے عظیم الشان ہونا ضروری ہے اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مال اور برائت نہیں رکھتے تو یہ سبغیر نہیں ہو سکتے۔ باری تعالیٰ انکے اس شبہ کی تردید فرماتے ہیں کہ) کیا یہ لوگ آپ کی رحمت (خاصہ یعنی نبوت) کو (خود) تقسیم کرنا چاہتے ہیں (یعنی یہ چاہنا کہ نبوت ہماری رائے کے مطابق لوگوں کو ملنی چاہیے گویا خود تقسیم کر چکی ہوں کرنا یہ کہ تقسیم ہمارے سپرد ہو حالانکہ یہ ہوس نری نادانی ہے کیونکہ) دنیوی زندگی میں تو (انکی روزی ہم ہی) نے تقسیم کر رکھی ہے اور (اس تقسیم میں) ہم نے ایک کو دوسرے پر رفعت دے رکھی ہے تاکہ (اس سے مصلحت حاصل ہو کہ) ایک دوسرے سے کام لیتا رہے (اور عالم کا انتظام قائم رہے) اور (ظاہر اور بقیہ بات ہے کہ) آپ کے رب کی رحمت (خاصہ یعنی نبوت) بدرجہا اس (دنیوی مال و متاع اور چاہ و منصب) سے بہتر ہے جس کو یہ لوگ ہمیشہ پہنچتے ہیں (پس جب دنیوی معیشت کی تقسیم ہونے کی رائے پر نہیں رکھی، حالانکہ وہ ادنیٰ درجہ کی چیز ہے، تو نبوت جو خود بھی اعلیٰ درجہ کی چیز ہے اور اسکے مصارف بھی نہایت عظیم درجہ کے ہیں وہ کیونکر ان کی رائے پر تقسیم کیا جاتی)۔

معارف و مسائل

ان آیات میں باری تعالیٰ نے مشرکین عرب کے ایک اعتراض کا جواب دیا ہے جو وہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی رسالت پر کیا کرتے تھے۔ درجہ اول شرف میں تو وہ یہ باور کرنے پر ہی تیار نہ تھے کہ اللہ کا کوئی رسول انسان ہو سکتا ہے، چنانچہ ان کا یہ اعتراض قرآن کریم نے جا بجا ذکر فرمایا ہے کہ حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم کو ہم رسول کیسے مانیں جبکہ وہ عام انسانوں کی طرح کھاتے پیتے اور بارادوں میں چلتے ہیں، لیکن جب متعدد آیات قرآنی کے ذریعہ یہ واضح کر دیا گیا کہ یہ صرف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہی کی خصوصیت نہیں، بلکہ دنیا میں جقدر انبیاء آئے ہیں وہ سب انسان ہی تھے، تو اب انھوں نے بینش بکریہ اعتراض کیا کہ اگر کسی انسان ہی کو نبوت سونپی تھی تو حضور مالی اعتبار سے کوئی بڑے صاحب حیثیت نہیں ہیں، یہ منصب حضور کے بجائے مکہ اور طائف کے کسی بڑے دولتمند اور صاحب چاہ و منصب انسان کو کیوں نہیں دیا گیا؟ روایات میں ہے کہ اس سلسلہ میں انھوں نے مکہ مکرمہ سے ولید بن مغیرہ اور عقبہ بن ربیعہ کے اور طائف سے عروہ بن مسعود ثقفی حبیب بن عمر ثقفی یا کانہ بن عبد اللیل کے نام پیش کئے تھے (روح المعانی)

شرکین کے اس اعتراض کے باری تعالیٰ نے دو جواب دیئے ہیں۔ پہلا جواب مذکورہ آیتوں میں دوسری آیت میں اور دوسرا جواب اگلی آیات میں دیا گیا ہے اسکی تشریح بھی وہیں آئے گی۔ اس پہلے جواب کا خلاصہ یہ ہے کہ تمہیں اس معاملے میں دخل دینے کا کوئی حق ہی نہیں ہے کہ اللہ تعالیٰ نبوت کا منصب کس کو دے رہا ہے اور کس کو نہیں دے رہا؟ نبوت کی تقسیم تمہارے ہاتھ میں نہیں ہو کہ کسی کو نبی بنانے سے پہلے تم سے رائے لی جائے، یہ کام کلیۃً اللہ تعالیٰ کے ہاتھ میں ہے اور وہی اپنی عظیم مصلحتوں کی مطابق اسے انجام دیتا ہے۔ تمہارا وجود اور عقل و شعور اس عظیم کام کی صلاحیت ہی نہیں رکھتا کہ تقسیم نبوت کا کام تمہارے سپرد کر دیا جاتا اور نبوت کی تقسیم تو بہت اونچے درجہ کی چیز ہے تمہاری حیثیت وجود و شعور تو اسکی بھی تحمل نہیں کہ خود تمہاری معیشت اور سامان معیشت کی تقسیم کا کام تمہارے سپرد کیا جائے کیونکہ ہم جانتے ہیں کہ ایسا کیا گیا تو ہم ایک دن بھی نظام عالم کو نہ چلا سکتے اور سارا نظام درہم برہم ہو کر رہ جائیگا۔ اسلئے اللہ تعالیٰ نے دنیوی زندگی میں تمہاری روزی کی تقسیم بھی تمہارے ذمہ نہیں رکھی بلکہ تقسیم معیشت کا کام خود اپنے ہاتھ میں رکھا ہے۔ جب یہ ادنیٰ درجہ کا کام تمہارے حوالہ نہیں کیا جاسکتا تو نبوت کی تقسیم جیسا عظیم کام تمہارے حوالہ کیسے کر دیا جائے۔ آیات کا مقصود کلام تو اتنا ہی ہے کہ شرکین کو جواب دینے کے ضمن میں باری تعالیٰ نے دنیا کے نظام معیشت سے متعلق ہوا اشارے کر دیئے ہیں ان سے متعدد معاشی اصول متنبط ہوتے ہیں یہاں انکی مختصر توجیہ ضروری ہے۔ تقسیم معیشت کا قدرتی نظام **لَا يَخْنُصُهُمْ رَبُّهُمْ يَرْزُقُهُمْ حَيْثُ يَشَاءُونَ** دیکھتے ہیں کہ یہ تقسیم کیا ہے انکے درمیان انکی معیشت کو، مقصد یہ ہے کہ ہر شخص اپنی حکمت بالغہ سے دنیا کا نظام ایسا بنایا ہے کہ یہاں ہر شخص اپنی ضروریات پوری کرنے کے لئے دوسرے کی امداد کا محتاج نہ ہو اور تمام لوگ اسی باہمی احتیاج کے رشتے میں بندھے ہوئے پورے معاشرے کی ضروریات کی تکمیل کر رہے ہیں۔ اس آیت نے کوئی فکر یہ بات بتلا دی ہے کہ اللہ تعالیٰ نے تقسیم معیشت کا کام (اشترکیت کی طرح) کسی یا اختیار انسانی ادارے کے سپرد نہیں کیا جو منصوبہ بندی کے ذریعہ یہ طے کرے کہ معاشرے کی ضروریات کیا ہیں؟ انہیں کس طرح پورا کیا جائے وسائل پیداوار کس تناسب کیساتھ کن کاموں میں لگایا جائے اور ان کے درمیان آمدنی کی تقسیم کس بنیاد پر کی جائے اسکے بجائے یہ تمام کام اللہ نے اپنے ہاتھ میں رکھے ہیں اور اپنے ہاتھ میں رکھنے کا مطلب یہی ہے کہ ہر شخص کو دوسرے کا محتاج بنا کر دنیا کا نظام ہی ایسا بنادیا ہے جہاں اگر (اجارہ داریوں وغیرہ کے ذریعہ) غیر فطری رکاوٹیں پیدا نہ کی جائیں تو وہ نظام خود بخود یہ تمام مسائل حل کر دیتا ہے۔ باہمی احتیاج کے اس نظام کو موجودہ معاشی اصطلاح میں "طلب رسد" کا نظام کہا جاتا ہے۔ "طلب رسد" کا قدرتی قانون یہ ہے کہ جس چیز کی رسد کم ہو اور طلب زیادہ اسکی قیمت بڑھتی ہے لہذا وسائل پیداوار اس چیز کی تیاری میں زیادہ نفع دیکھ کر اسی طرف متوجہ ہو جاتے ہیں اور جب رسد

طلب کے مقابلے میں بڑھ جاتی ہے تو قیمت گھٹ جاتی ہے چنانچہ اس چیز کی مزید تیاری نفع بخش نہیں رہتی اور وسائل پیداوار اسکے بجائے کسی اور ایسے کام میں مصروف ہو جاتے ہیں جنکی ضرورت زیادہ ہو۔ اسلام نے طلب رسد کی انہی قدرتی قوتوں کے ذریعہ دولت کی پیدائش اور تقسیم کا کام لیا ہے اور عام حالات میں تقسیم معیشت کا کام کسی انسانی ادارے کے حوالہ نہیں کیا اسکی وجہ یہ ہے کہ منصوبہ بندی کے خواہ کتنے ترقی یافتہ طریقے دریافت کر لئے جائیں لیکن انکے ذریعہ معیشت کی ایک ایک جزوی ضرورت کا احاطہ ممکن نہیں اور اس قسم کے معاشرتی مسائل عموماً ایسے ہی قدرتی نظام کے تابع جلتے ہیں۔ زندگی کے بیشتر معاشرتی مسائل اسی طرح قدرتی طور پر خود بخود حل پاتے ہیں، اور انہیں حکومت کی منصوبہ بندی کے حوالہ کرنا زندگی میں ایک مصنوعی جبر باند پیدا کرنے کے سوا کچھ نہیں۔ مثال کے طور پر یہ بات کہ دن کا وقت کام کے لئے ہے اور رات کا سونے کے لئے کسی معاہدہ عمرانی یا انسانی منصوبہ بندی کے تحت نہیں ملے پائی، بلکہ قدرت کے خود کار نظام نے خود بخود یہ فیصلہ کر دیا ہے، اسی طرح یہ مسئلہ کہ کون شخص کس سے شادی کرے طبعی مناسبتوں کے فطری نظام کے تحت خود بخود انجام پاتا ہے اور اسے منصوبہ بندی کے ذریعہ حل کرنے کا کسی کو خیال نہیں آیا۔ یا مثلاً یہ بات کہ کون شخص علم و فن کے کس شعبہ کو اپنا میدان بنائے، اسے طبعی ذوق اور مناسبت کے بجائے حکومت کی منصوبہ بندی کے حوالہ کر دینا ایک خواہ مخواہ کی زبردستی ہے اور اس سے نظام فطرت درہم برہم ہو سکتا ہے۔ اسی طرح نظام معیشت کو بھی قدرت نے اپنے ہاتھ میں رکھا اور ہر شخص کے دل میں وہی کام ڈال دیا ہے جو اسکے لئے زیادہ مناسب ہے اور جسے وہ بہت طریقے سے انجام دے سکتا ہے چنانچہ ہر شخص خواہ وہ ایک خاکروب ہی کیوں نہ ہو اپنے کام پر خوش ہے اور اسی کو اپنے لئے سرمایہ فخر سمجھتا ہے **لَا يَخْنُصُهُمْ رَبُّهُمْ يَرْزُقُهُمْ حَيْثُ يَشَاءُونَ**، البتہ سرمایہ دارانہ نظام کی طرح اسلام نے افراد کو اتنی آزادی نہیں دی کہ وہ ہر جائز و ناجائز طریقے سے دولت سمیٹ کر دوسروں کے لئے رزق کے دروازے بند کر دیں، بلکہ ذرائع آمدنی میں حلال و حرام کی تفریق کو کے سود، سٹہ، قمار اور ذخیرہ اندوزی کو ممنوع قرار دیدیا ہے پھر جائز آمدنی پر بھی زکوٰۃ، عشر وغیرہ کے واجبات عائد کر کے ان خرابیوں کا انسداد کر دیا جو موجودہ سرمایہ دارانہ نظام میں پائی جاتی ہیں اسکے باوجود بھی اگر کبھی اجارہ داری قائم ہو جائیں تو ان کو توڑنے کے لئے حکومت کی مداخلت کو جائز رکھا ہے یہاں انکی تفصیل کا موقع نہیں، اس موضوع پر احقر کے مستقل رسائل "مسئلہ سود" اسلام کا نظام تقسیم دولت" اور "اسلامی نظام میں معاشی اصلاحات" ملاحظہ فرمائے جائیں۔

معاشی مساوات کی حقیقت **وَرَزَقْنَاهُمْ حَيْثُ يَشَاءُونَ** (اور ہم نے ایک کو

دوسرے پر رخصت دے رکھی ہے) اس سے معلوم ہوا کہ معاشی مساوات (اس مبنی میں کہ دنیا کے قلم افراد کی آمدنی بالکل برابر ہو) نہ مطلوب ہے نہ ممکن بلکہ ایک تفصیل یہ ہے کہ اللہ تعالیٰ نے اس کائنات کے ہر رکن پر کچھ فرائض عائد کئے ہیں اور کچھ حقوق دیئے ہیں اور دونوں میں اپنی حکمت سے یہ تناسب کھایا جو مجھے ذمہ جتنے فرائض ہیں ان کے اتنے ہی حقوق ہیں۔ انسان کے علاوہ جتنی مخلوقات ہیں ان کے ذمہ چونکہ فرائض سب سے کم ہیں کہ وہ شرعاً حلال و حرام اور جائز و ناجائز کے مکلف نہیں ہیں اس لئے ان کے حقوق بھی سب سے کم ہیں چنانچہ انسان کو ان کے معاملہ میں وسیع آزادی عطا کی گئی ہے کہ وہ ان سے چند معمولی سی پابندیوں کیساتھ جس طرح چاہے نفع اٹھا سکتا ہے۔ چنانچہ بعض حیوانات کو وہ کاٹ کر کھاتا ہے بعض پر سواری کرتا ہے، بعض مخلوقات کو پال کر کرتا ہے مگر اسے ان مخلوقات کی حق تلفی نہیں سمجھا جاتا۔ اس لئے کہ ان مخلوقات پر چونکہ فرائض کم ہیں اس لئے ان کے حقوق بھی بہت کم ہیں۔ پھر کائنات میں سب سے زیادہ فرائض انسان اور جنات پر عائد کئے گئے ہیں کہ وہ اپنے ہر قول و فعل اور ہر نفل و حرکت میں اللہ تعالیٰ کے سامنے جوابدہ ہیں اور اگر اپنی ذمہ داریاں پوری نہ کریں تو آخرت کے عذاب کے مستحق ہیں اس لئے اللہ تعالیٰ نے انسان اور جنات کو حقوق بھی دوسری مخلوقات کے مقابلہ میں کہیں زیادہ عطا کئے ہیں۔ پھر انسانوں میں بھی یہ لحاظ ہے کہ جس کی ذمہ داری اور فرائض دوسروں سے زیادہ ہیں، اسکے حقوق بھی زیادہ ہیں۔ انسانوں میں سب سے زیادہ ذمہ داری انبیاء علیہم السلام پر ہوتی ہے، چنانچہ ان کو بہت سے حقوق بھی دوسروں سے زیادہ عطا کئے گئے ہیں۔ نظام معیشت میں بھی اللہ تعالیٰ نے یہی رعایت رکھی ہے کہ ہر شخص کو اتنے معاشی حقوق دیئے جائیں جتنے فرائض کی ذمہ داری وہ اپنے سر لے، اور ظاہر ہے کہ فرائض میں یکسانیت کا پیدا ہونا بالکل ناممکن اور ان میں تفاوت ناگزیر ہے۔ ایسا ہرگز نہیں ہو سکتا کہ ہر شخص کے معاشی وظائف و فرائض دوسروں سے بالکل مساوی ہوں اس لئے کہ معاشی وظائف و فرائض انسانوں کی فطری صلاحیتوں پر موقوف ہیں جن میں جسامت، طاقت، صحت، دماغی توانی اور عمر، ذہنی میاری، چستی اور پھرتی جیسی چیزیں داخل ہیں اور یہ بات ہر شخص کھلی آنکھوں سے دیکھ سکتا ہے کہ ان اوصاف کے اعتبار سے انسانوں میں یکسانیت اور مساوات پیدا کرنا بڑی سے بڑی ترقی یافتہ اشتراکی حکومت کے بس میں بھی نہیں، جب انسانوں کی صلاحیتوں میں تفاوت ناگزیر ہے تو ان کے فرائض میں بھی لازماً تفاوت ہوگا اور ان کے حقوق چونکہ انہی فرائض پر موقوف ہیں اس لئے معاشی حقوق یعنی آمدنی میں بھی تفاوت ناگزیر ہے کہ چونکہ اگر سب کی آمدنی بالکل مساوی کر دی جائے اور فرائض میں تفاوت رہے تو اس کے کبھی عدل و انصاف قائم نہیں ہو سکتا۔ اس لئے کہ اس صورت میں بعض لوگوں کی آمدنی ان کے فرائض سے زیادہ اور بعض کی ان کے فرائض سے کم ہو جائے گی جو صریحاً نا انصافی ہے۔ اس سے واضح ہو گیا کہ آمدنی میں مکمل مساوات

کسی بھی دور میں قرین انصاف نہیں ہو سکتی لہذا اشتراکیت اپنی ترقی کے انتہائی دور (کمال کیوزم) میں بھی جس مساوات کا دعویٰ کرتی ہے وہ کسی بھی حال میں نہ قابل عمل ہے اور نہ قرین عدل انصاف۔ البتہ یہ طے کرنا کہ کس کے فرائض زیادہ اور کس کے کم ہیں، اور ان کی مناسبت سے اسے کتنے حقوق ملنے چاہئیں ایک انتہائی نازک اور مشکل کام ہے اور انسان کے پاس کوئی ایسا پیمانہ نہیں ہے جس سے وہ اس بات کا ٹھیک ٹھیک تعین کر سکے۔ بعض اوقات یہ محسوس ہوتا ہے کہ ایک ماہر اور تجربہ کار انجینئر نے ایک گھنٹہ میں اتنی آمدنی حاصل کر لی ہے جو ایک غیر مہتمم مزدور نے دن بھر منوں مٹی ڈھو کر بھی حاصل نہیں کی، لیکن اگر انصاف سے دیکھا جائے تو قطع نظر اس سے کہ مزدور کی دن بھر کی آزاد محنت ذمہ داری کے اُس بوجھ کے برابر نہیں ہو سکتی جو انجینئر نے اٹھا رکھا ہے۔ انجینئر کی یہ آمدنی صرف اُس ایک گھنٹہ کی محنت کا صلہ نہیں بلکہ اس میں سالہا سال کی اس دماغی و فنی تربیت اور جانفشانی کے صلے کا ایک حصہ بھی شامل ہے جو اُسے انجینئرنگ کی تعلیم و تربیت اور پھر اس میں تجربہ و مہارت حاصل کرنے میں برداشت کی ہے۔ اشتراکیت نے اپنے ابتدائی دور میں آمدنی کے اس تفاوت کو تسلیم تو کر لیا ہے چنانچہ تمام اشتراکی ممالک میں آبادی کے مختلف طبقات کے درمیان تنخواہوں کا زبردست تفاوت پایا جاتا ہے لیکن محسوس یہاں کھائی ہے کہ تمام وسائل پیداوار کو حکومت کی تحویل میں دیکر وسائل کے لئے فرائض کا تعین اور پھر ان کی مناسبت سے ان پر آمدنی کی تقسیم بھی تمام حکومت ہی کے حوالہ کر دی ہے۔ حالانکہ جیسا اوپر عرض کیا گیا فرائض اور حقوق کے درمیان تناسب باقی رکھنے کے لئے انسان کے پاس کوئی پیمانہ نہیں ہے چنانچہ اشتراکیت کے طریق کار کے تحت ملک بھر کے انسانوں کی روزی کا تعین حکومت کے چند کارندوں کے ہاتھ میں آ گیا ہے اور انھیں یہ اختیار مل گیا ہے کہ جس شخص کو جتنا چاہیں دیں، جتنا چاہیں روک لیں۔ اول تو اس میں بددیانتیوں اور اقربا و نازدوں کو ایک بڑا میدان مل جاتا ہے جس کے سہارے افسر شاہی چلتی پھرتی ہے، دوسرے اگر حکومت کے تمام کارندوں کو فرشتے بھی تصور کر لیا جائے اور وہ فی الواقعہ یہی چاہیں کہ ملک میں آمدنی کی تقسیم حق و انصاف کی بنیاد پر ہو تو ان کے پاس آخر وہ کونسا پیمانہ ہے جس سے وہ یہ فیصلہ کر سکیں کہ ایک انجینئر اور ایک مزدور کے فرائض میں کتنا تفاوت ہے اور اس کی نسبت سے ان کی آمدنیوں میں کتنا تفاوت قرین انصاف ہے۔ واقعہ یہ ہے کہ اس بات کا ٹھیک ٹھیک فیصلہ انسانی عقل کے ادراک سے قطعی ماوراء ہے اسی لئے اسے ہر رت اپنے ہاتھ میں رکھا ہے۔ آیت زیر بحث ذکر فرماتا ہے: **لَا تُقَدِّرُوا** یعنی نہ تعین نہ کرنا۔

۱۔ اشتراکیت کا کہنا ہے کہ فی الحال تو آمدنی کی مکمل مساوات ممکن نہیں لیکن اگر اشتراکیت تسلیم کر لے کہ ہر آدمی کی ذمہ داریاں یکساں ہوں تو آمدنی میں بھی اشتراک پیدا ہو جائیگا اور یہی مکمل کیوزم کا دور ہوگا۔

میں اللہ تعالیٰ نے اسی طرف اشارہ فرمایا ہے کہ اس تفاوت کا تعین ہم نے انسانوں کے جو اکر کرنے کے بجائے اپنے ہاتھ میں رکھا ہے اور اپنے ہاتھ میں رکھنے کا مطلب یہاں بھی یہی ہے کہ دنیا میں ہر شخص کی ضروریات دوسرے کے ساتھ وابستہ کر کے نظام ایسا بنا دیا ہے کہ ہر شخص اپنی حاجت پوری کرنے کے لئے دوسرے کو اتنا دینے پر مجبور ہے جتنے کا وہ مستحق ہے۔ یہاں بھی باہمی احتیاج پر مبنی طلب و درسد کا نظام ہر شخص کی آمدنی کا تعین کرتا ہے، یعنی ہر شخص اس بات کا فیصلہ خود کر لے گا کہ جتنے فرائض میں نے اپنے ذمہ لئے ہیں ان کا کتنا معاوضہ میرے لئے کافی ہے اس سے کم لے تو یہ کام کرنے پر راضی نہ ہو اور یہ زیادہ مانگے گئے تو کام لینے والا اس سے کام نہ لے لے لیکن بعض لوگ بعض سببوں سے کام لے سکتے ہیں اور سب کی آمدنی برابر ہوتی تو کوئی کسی کے کام نہ آتا۔

ہاں البتہ بعض غیر معمولی حالات میں بڑے بڑے سرمایہ دار طلب و درسد کے اس قدرتی نظام سے ناجائز فائدہ اٹھا کر غریبوں کو اس بات پر مجبور کر سکتے ہیں کہ وہ اپنے حقیقی استحقاق سے کم آمدت پر کام کریں۔ اسلام نے اول تو حلال و حرام اور جائز و ناجائز کے وسیع احکام کے ذریعہ نیز اخلاقی ہدایات اور تصورِ آخرت کے ذریعہ ایسی صورت حال کو پیدا ہونے سے روکا ہے، اور اگر کبھی کسی مقام پر یہ ضرورت پیدا ہو جائے تو اسلامی حکومت کو یہ اختیار دیا ہے کہ ان غیر معمولی حالات کی حد تک وہ اجرتوں کا تعین کر سکتی ہے لیکن ظاہر ہے کہ یہ صرف غیر معمولی حالات کے لئے ہے اسلئے اس مقصد کے لئے تمام وسائل پیداوار کو حکومت کے حوالہ کر دینے کی کوئی ضرورت نہیں کیونکہ ان کے نقصانات فوائد سے کہیں زیادہ ہیں۔

اسلامی مساوات کا مطلب مذکورہ بالا اشارات سے یہ بات اچھی طرح واضح ہو جاتی ہے کہ آمدنی میں مکمل مساوات نہ عدل و انصاف کا تقاضا ہے، نہ عملاً کہیں قائم ہوئی ہے نہ ہو سکتی ہے، اور نہ یہ اسلام کو مطلوب ہے۔ البتہ اسلام نے جس مساوات کو قائم کیا ہے وہ قانون، معاشرت اور اولئے حقوق کی مساوات ہے۔ اس کا مطلب یہ ہے کہ مذکورہ بالا قدرتی طریق کار کے تحت جس شخص کے جتنے حقوق متعین ہو جائیں انھیں حاصل کرنے کے قانونی، تمدنی اور معاشرتی حق میں سب برابر ہیں اس بات کے کوئی معنی نہیں ہیں کہ ایک میر یا صاحب جاہ و منصب انسان اپنا حق عزت کیسیا ساتھ بآسانی حاصل کر لے اور غریب کو اپنے حقوق حاصل کرنے کے لئے دربدلی ٹھوکریں کھانی پڑیں اور ذلیل و حقیر ہونا پڑے۔ قانون امیر کے حقوق کی حفاظت کرے اور غریب کو بے بار و بار دغا دھوکہ دے، اسی کو حضرت ابو صدیق رضی اللہ عنہ نے اپنے ایک خطبہ میں ارشاد فرمایا تھا:

واللہ ما عندی اقوی من الضعیف حتی اخذ الحق له ولا عندی اصنع من

القیق حتی اخذ الحق منه "خدا کی قسم میرے نزدیک ایک کمزور آدمی سے زیادہ قوی کوئی نہیں ساو قہیکہ میں اس کا حق اسے دلاؤں اور میرے نزدیک ایک قوی آدمی سے زیادہ کمزور کوئی نہیں، جب تک کہ میں اس سے (کمزور کا) حق وصول نہ کر لوں۔"

اسی طرح عیسٰیؑ معاشی نقطہ نظر سے اسلامی مساوات کا مطلب یہ ہے کہ اسلام کی نظر میں ہر شخص کو کمائی کے یکساں مواقع حاصل ہیں اور اسلام اس بات کو گوارہ نہیں کرتا کہ چند بڑے بڑے دولت مندوں کی دولت کے دہانوں پر قابض ہو کر اپنی اجارہ داریاں قائم کر لیں اور چھوٹے تاجروں کے لئے بازاریاں بیٹھنا دو بھر بنا دیں۔ چنانچہ سود، ستم، قمار، ذخیرہ اندوزی اور اجارہ دارانہ تجارتی معاہدوں کو ممنوع قرار دیکر، نیز زکوٰۃ، عشر، خراج و نفقات، صدقات اور دوسرے واجبات عائد کر کے ایسا داخل پیدا کر دیا گیا ہے جس میں ہر انسان اپنی ذاتی صلاحیت، محنت اور سرمایہ کے تناسب سے کمائی کے متساوی مواقع حاصل کر سکتا ہے اور اس سے ایک خوشحال معاشرے کی تعمیر ہو سکتی ہے۔ اس کے باوجود آمدنی کا جو تفاوت باقی رہے وہ درحقیقت ناگزیر ہے اور جس طرح انسانوں کے درمیان حسن و جمال، قوت و صحت، عقل و ذہانت اور آل و اولاد کے تفاوت کو مثلاً ممکن نہیں، اسی طرح اس تفاوت کو بھی مشایا نہیں جاسکتا۔

وَلَوْلَا اَنْ يَكُوْنَ النَّاسُ اُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ حُمْلًا
اور اگر یہ بات نہ ہوتی کہ سب لوگ ہوجائیں ایک دین پر قوم دیتے ان لوگوں کو جو منکر ہیں دین سے
لِيُؤْتِيَهُمْ لِسْوَعُهُمْ سُلْطٰنًا مِّنْ فَسٰدٍ وَمَعٰرِجَ مَعٰرِجٍ عَلَيْهِمْ اَظْهَرُوْنَ ﴿۴۵﴾ وَلِيُؤْتِيَهُمْ
ان کے گھروں کے واسطے چٹ چٹ چٹ کی اور سیریاں جن پر چڑھیں اور ان کے گھروں کے
اَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهِمْ اَظْهَرُوْنَ ﴿۴۶﴾ وَخَرُفًا وَّانْ كُلُّ ذٰلِكَ لَمِنَّا
واسطے دروازے اور خوشی جن پر چڑھیں اور سونے کے اور یہ سب کچھ ہم سے ہے

مَتَاعَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۴۷﴾
دنیا کی زندگی کا، اور آخرت تیرے رب کے یہاں انہی کے لئے ہے جو ڈرتے ہیں

خلاصہ تفسیر

(اور یہ کافر لوگ مال و دولت کی زیادتی کو نبوت کی صلاحیت کی شرط سمجھتے ہیں حالانکہ نبوت ایک عظیم الشان چیز ہے اس لئے اس کی صلاحیت کی شرط بھی عظیم الشان ہونی چاہیے) اور (دنیا کی دولت و جاہ ہمارے نزدیک استدر حقیر ہے کہ) اگر یہ بات (متوقع) نہ ہوتی کہ (قریب

قریب تمام آدمی ایک ہی طریقہ کے پیچا دیں گے (یعنی کافر ہو جائیں گے) تو جو لوگ خدا کیساتھ کھڑے رہیں (اور خدا کے نزدیک محنت مبعوض ہیں) ہم اُن (سب) کے لئے ان کے گھروں کی چھتیں چاندی کی کر دیتے اور زینے بھی (چاندی کے کر دیتے) جن پر چڑھا اُترا کرتے اور ان کے گھروں کے کواڑ بھی (چاندی کے کر دیتے) اور محنت بھی (چاندی کے کر دیتے) جن پر لنگہ لگا کر بیٹھتے ہیں اور (یہ چیزیں) سونے کی بھی (کر دیتے) یعنی کچھ چاندی کی کچھ سونے کی۔ مگر یہ سامان سب کفار کو اس لئے نہیں دیا کہ اکثر انسانوں کی طبیعت میں مال و متاع کی حرص غالب ہے اور اس مفروضہ صورت میں کفار اس مال و متاع کے حصول کا یقینی سبب بن جاتا، پس چند تھوڑے سے آدمیوں کو چھوڑ کر قریب قریب سبھی کفار اختیار کر لیتے، اس لئے ہم نے تمام کافروں کو مال و دولت کی یہ وسعت نہیں دی، ورنہ اگر مصلحت نبوتی تو ہم ایسا ہی کرتے اور ظاہر ہے کہ دشمن کو قدر و وسعت کی چیز نہیں دیا کرتے اس سے معلوم ہوا کہ دنیوی مال متاع حقیقت میں کوئی عظیم الشان چیز نہیں، پس وہ نبوت جیسے منصب عظیم کے لئے صلاحیت کی شرط بھی نہیں ہوتی جسے بجائے نبوت کی شرط وہ اعلیٰ درجہ کے ملکات ہیں جو اللہ کی طرف سے انبیاء کو عطا ہوتے ہیں اور یہ ملکات محمد صلی اللہ علیہ وسلم میں پوری طرح جمع ہیں، پس نبوت ان ہی کے لئے زیبا تھی نہ کہ کفار اور کفار کے انیسوں کے لئے) اور (مخافتہ دنیا کی ایک بالکل ظاہر وجہ بیان فرماتے ہیں کہ) یہ سب (سازو سامان جیسا اوپر ذکر ہوا) کچھ بھی نہیں، صرف دنیوی زندگی کی چند روزہ کارانی ہے (پھر کفار فنا) اور آخرت (جو ابدی ہے اور اس لئے اس سے بہتر ہے وہ) آپ پر درگاہ کے ہاں خدا ترسوں کے لئے ہے۔

معارف و مسائل

۱۔ دولت کی زیادتی فضیلت کا سبب نہیں ہے کفار نے جو یہ کہا تھا کہ اگر دولت طاعت کے کسی بڑے مالدار کو بھی پہنچا نہ بنا دیا گیا ہاں آیات میں اسکا دوسرا جواب دیا گیا ہے اور اسکا خلاصہ یہ ہے کہ بیشک نبوت کے لئے کچھ شرائط صلاحیت کا پایا جانا ضروری ہے لیکن مال و دولت کی زیادتی کی بنا پر کسی کو نبوت نہیں پہنچ سکتی، کیونکہ مال و دولت ہماری نگاہ میں اتنی حقیر چیز ہے کہ اگر تمام لوگوں کے کافر بن جائیں انڈیشہ نہ تو ہم سب کافروں پر رونے چاندی کی بارش کر دیتے اور صحیح ترمذی کی ایک حدیث میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا ارشاد بھی لو کہ ان اللہ تعالیٰ تعدل عند اللہ جہنم بعضہ ماسقی کا ذکر انھما مذکور ہے مآخذ یعنی اگر دنیا اللہ کے نزدیک پھر کے ایک پرکے برابر بھی درجہ رکھتی تو اللہ تعالیٰ کسی کافر کو اس سے پانی کا ایک گھونٹ بھی نہ دیتا اس سے معلوم ہوا کہ نہ مال و دولت کی زیادتی کوئی فضیلت کی چیز ہے نہ اس کی کسی انسان کے کم تر تہہ ہونے کی علامت ہے۔ البتہ نبوت کے لئے کچھ اعلیٰ درجہ کے اوصاف ضروری ہیں وہ سرکارِ دو عالم صلی اللہ علیہ وسلم میں بدرجہ اتم پائے جاتے ہیں، اسلئے یہ اعتراض بالکل لغو اور باطل ہے۔

اور مذکورہ آیات میں یہ جو کہا گیا ہے کہ اگر کافروں پر مال و دولت کی اتنی فراوانی کر دی جاتی تو سب لوگ کافر ہو جاتے، اس میں مراد لوگوں کی بھاری اکثریت ہے ورنہ اللہ کے کچھ نیک بندے آج بھی ایسے موجود ہیں جو یہ یقین رکھتے ہیں کہ کفر اختیار کر کے وہ مال و دولت سے نہال ہو سکتے ہیں، لیکن وہ مال و دولت کی خاطر کفر کو اختیار نہیں کرتے ایسے کچھ لوگ شاید اس وقت بھی ایمان پر قائم رہ جاتے لیکن اُن کی تعداد اُن کے لئے نیک کے برابر ہوتی۔

وَمَنْ يَعْنِ مَنْ ذَكَرَ الرَّحْمَنَ يُقِضْ لَهُ شَيْئًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴿۳۶﴾
اور جو کوئی آنکھیں پڑائے رحمن کی یاد سے ہم اس پر مقرر کر دیں ایک شیطان پھر وہ رہے اسکا ساتھی
وَرَأَاهُمْ كَيَصِدُّوهُمْ عَنْ السَّبِيلِ وَيُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُّقْتَدِرُونَ ﴿۳۷﴾
اور وہ ان کو روکتے رہتے ہیں راہ سے اور یہ سمجھتے ہیں کہ ہم راہ ہر ہیں
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَلَيْتُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ ﴿۳۸﴾
یہاں تک کہ جب آئے ہمارے پاس کہ کسی طرح مجھ میں اور تجھ میں فرق ہو مشرق مغرب کا سا
فَيَسْأَلُ الْقَرِينَ ﴿۳۹﴾ وَكَانَ يَنْفَعُكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ
کہ کیا پڑا ساتھی ہے اور کچھ فائدہ نہیں تم کو آج کے دن جبکہ تم ظالم تھے مجھے اس بات سے
فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿۴۰﴾ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي
کہ تم عذاب میں شامل ہو سو کیا تو سنائے گا بہروں کو یا سمجھائے گا
الْعُمَىٰ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۴۱﴾ فَلَمَّا نَذَرَ هُنَّ لَكَ
انصلا کو اور مرتجع غلطی میں بھٹکتوں کو پھر اگر کسی ہم کچھ تو یہاں سے
وَأَنَّ مِنْهُمْ مُّقْتَدِرُونَ ﴿۴۲﴾ أَوْ تُرِيِّنَاكَ الذِّنَىٰ وَعَدَّ نَفْسًا
لئے جانیں تو ہم کو ان سے ہلے دیتا ہے یا تجھ کو دکھادیں جو ان سے وعدہ ٹھہرایا ہے تو یہ
عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ ﴿۴۳﴾ فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ
ہمارے بس ہیں سو تو مضبوطی پکڑ لے وہ اُسی کو جو تجھ کو حکم پہنچا
إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۴۴﴾ وَإِنَّ لَكَ لَأُولَٰئِكَ وَلِقَوْمَهُ وَسَوْفَ
تو ہے بیشک سیدمی راہ پر اور یہ مذکور ہے گا تیرا اور تیری قوم کا اور آگے تم سے
تَسْأَلُونَ ﴿۴۵﴾ وَسَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ أَرْسَلْنَا أَجْعَلُنَا
تجھ سے کہی اور ہر کچھ دیکھ جو رسول بھی ہم نے تجھ سے پہلے بھی ہم نے رکھے ہیں
مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهًا يَعْبُدُونَ ﴿۴۶﴾
رحمن کے سوائے اور حاکم کہ پوچھے جائیں

خلاصہ تفسیر

اور جو جنس اللہ کی نصیحت (یعنی قرآن اور وحی) سے (جان بوجھ کر) اندھا بن جائے (جیسے یہ کفار ہیں)
 کو کافی شافی دلائل کہہ دیتے ہوئے تجاہل سے کام لیتے ہیں) ہم اس پر ایک شیطان مسلط کرتے ہیں، اسودہ
 (ہر وقت) اس کے ساتھ رہتا ہے اور وہ (ساتھ رہنے والے شیاطین) ان (قرآن سے اعراض کرنے والوں) کو
 (برابر) راہ حق سے دھکتے رہتے ہیں (اور تسلط کا یہی اثر ہے) اور یہ لوگ (باوجود راہ حق سے دور ہونے کے)
 یہ خیال کرتے ہیں کہ وہ (یعنی ہم) راہ (راست) پر ہیں (سو جس کی گمراہی کی یہ صورت اور یہ حالت ہوا کہ
 راہ پر آنے کی کیا امید ہے۔ سو غم کیوں کیا جائے اور یہ بھی تسلی رکھتے کہ ان کا یہ تغافل جلدی ہی ختم ہو گا اور جلدی
 ہی ان کو اپنی فطری ظاہر ہو جائے گی کیونکہ یہ تغافل صرف دنیا ہی دنیا تک ہے) یہاں تک کہ جب ایسا شخص ہٹا کر
 پاس آجھکا (اور اس کی فطری ظاہر ہوگی) تو اس شیطان قریب سے کہے گا کہ کاش میرے اور تیرے درمیان میں
 (دنیا میں) مشرق و مغرب کے برابر فاصلہ ہوتا (کیوں کہ تو تو) بڑا ساجھی تھا کہ تو نے مجھ کو گمراہ کیا، مگر حیرت
 اس وقت کام نہ آئے گی، اور (نہ ان سے کہا جائیگا کہ) جب تک (دنیا میں) کفر کر چکے تھے تو (جس طرح آج حسرت
 تمہارے کام نہیں آئی اسی طرح آج یہ بات (بھی) تمہارے کام نہ آئے گی) تم (اور شیاطین) سب مذہب میں شریک
 ہو (جیسے دنیا میں بعض اوقات دیکھ کر شریک مصیبت دیکھ کر ایک گونہ تسلی ہو جاتی ہے وہاں چونکہ
 مذہب بہت زیادہ شدید ہو گا اسلئے دوسرے کی طرف انتہات بھی نہ ہوگا اور شخص اپنے حال میں مبتلا ہو گا اور اپنے
 ہی کو سب سے زیادہ مبتلا سمجھے گا) سو آپ کو جب انکی یہ حالت معلوم ہو گئی کہ انکی ہدایت کی کوئی امید نہیں تو
 کیا آپ (ایسے) بہروں کو سنا سکتے ہیں یا (ایسے) اندھوں کو اور ان لوگوں کو جو کہ صرف گمراہی میں (مبتلا) ہیں
 راہ پر لائے ہیں (یعنی انکی ہدایت آپ کے اختیار سے خارج ہے آپ دے رہے ہیں) پھر (انکی یہ کسر شغلی جانے
 والی نہیں) بلکہ اس پر ضرور سزا مرتب ہو والی ہے خواہ انکی حیات میں ہو خواہ انکی وفات کے بعد ہو، پس اگر
 ہم (دنیا سے) آپ کو اٹھا لیں تو بھی ہم ان (کافروں) سے بدلہ لینے والے ہیں یا اگر ان سے جو چہئے مذہب
 کا وعدہ کر رکھا ہے وہ (آپ کی حیات میں ان پر نازل کر کے) آپ کو (بھی) دکھلا دیں تب بھی کچھ بعید
 نہیں کیونکہ ہم کو ان پر ہر طرح کی قدرت ہے (مطلب یہ کہ خدا نے ضرور ہو گا خواہ کب ہی ہو اور جب یہ
 باتیں) تو آپ کو ملی رکھنے اور امینان سے اس قرآن پر قائم رہنے جو آپ پر وحی کے ذریعہ سے نازل کیا
 گیا ہے کیونکہ آپ بیشک سیدھے رستہ پر ہیں (مطلب یہ کہ اپنا کام کئے جائیے اور دوسروں کے کام کا
 غم نہ لیجئے) اور یہ قرآن (جس پر قائم رہنے کو ہم کہتے ہیں) آپ کے لئے اور آپ کی قوم کے لئے بڑے شرف
 کی چیز ہے (آپ کے لئے تو اس لئے کہ آپ بلا واسطہ مخاطب ہیں اور قوم کے لئے اس واسطے کہ وہ بلا واسطہ
 مخاطب ہیں) عام بادشاہوں سے ہٹا دی بڑا شرف بھی جاتی ہے چہ جائیکہ ملک الملکوں کا مخاطب

معارف و مسائل

بننا، اور عنقریب (قیامت کے دن) ہم سب (اپنے اپنے ذمہ کے واجب حقوق سے) پوچھے جاؤ گے
 (پس آپ سے صرف تبلیغ کے متعلق سوال ہو گا جس کو آپ خوب ادا کر چکے ہیں اور عمل کے متعلق ان سے
 سوال ہو گا پس جب آپ سے ان کے اعمال کے بارے میں باز پرس نہ ہوگی تو آپ غم کیوں کرتے ہیں) اور
 (ہم نے جو آپ پر نازل ہونے والی وحی کو حق قرار دیا ہے اس میں کفار کو سب سے بڑا اعتراض عقیدہ
 تو حیدر ہے جس کے حق ہونے میں ان کو بڑا کلام ہے، سو درحقیقت وہ ایسا امر حق ہے کہ اس پر تمام
 انبیاء علیہم السلام کا اجماع ہے اور چونکہ انبیاء عقلی و نقلی دلائل کے جامع ہیں اسلئے گویا اس پر ہزاروں
 عقلی و نقلی دلائل قائم ہیں، چنانچہ اگر آپ کا بھی چاہے تو آپ ان سب پیغمبروں سے جن کو کہنے آپ سے پہلے
 بھیجا ہے پوچھ لیجئے (یعنی ان کی کتابوں اور صحیفوں سے جو کچھ بقیہ موجود ہے تحقیق کر لیجئے) کہ کیا ہم نے
 خدا کے رحمان کے سوا (کبھی بھی) دوسرے سبوت شہرہ دیئے تھے کہ ان کی عبادت کیا دے (اس سے دوسرے
 کو سنا منظور ہے کہ جس کا بھی چاہے تحقیق کر لے اور کتابوں میں دیکھنے کو رسولوں سے پوچھنا مجاز و انہما)

یاد خدا سے اعراض بڑی محبت کا سبب ہے
 و مَن يَفْضَلْ مَعْنَى ذِكْرِ الْوَحْيِ
 اللہ کی نصیحت (یعنی قرآن اور وحی) سے جان بوجھ کر اعراض کرے تو ہم اس پر ایک شیطان مسلط کر دیتے ہیں
 جو دنیا میں بھی اسکے ساتھ لگتا رہتا ہے اور اسے نیکیوں سے روک کر برا بیوں پر ابھارتا رہتا ہے اور آخرت
 میں بھی جب یہ شخص قبر سے اٹھے گا تو یہ شیطان اس کے ساتھ ہو گا یہاں تک کہ دونوں چیز میں نفل
 ہو جائیں (قرطبی) اس سے معلوم ہوا کہ اللہ کی یاد سے اعراض کی اتنی سزا دنیا ہی میں مل جاتی ہے کہ
 انسان کی صحبت خراب ہو جاتی ہے اور شیاطین، خواہ انسانوں میں سے ہوں یا جنات میں سے،
 اس کو میلانیوں سے دور اور برائیوں سے قریب کرتے رہتے ہیں وہ کام سارے گمراہی کے کرتاہے مگر کھتا
 یہ ہے کہ بہت اچھا کر رہا ہے (قرطبی) اور یہاں جس شیطان کو مسلط کرنے کا ذکر ہے وہ اس شیطان کے
 علاوہ ہے جو ہر مومن کو کافر کے ساتھ لگایا گیا ہے کیونکہ وہ مومن سے خاص اوقات میں ہٹا بھی جاتا
 اور یہ ہمیشہ ساتھ لگا رہے گا (بیان القرآن)

وَمَنْ يَفْضَلْ مَعْنَى ذِكْرِ الْوَحْيِ
 اس آیت کی دو تفسیریں ہو سکتی ہیں، ایک یہ کہ جب تمہارا کفر و شرک
 ثابت ہو چکا ہے تو آخرت میں تمہاری یہ تمنا کچھ کام نہ آئے گی کہ کاش، یہ شیطان مجھ سے دور ہوتا کیونکہ
 اس وقت تم سب مذہب میں شریک ہو گے اس صورت میں (اگر کفر فی النعمان) الہ لا نکفر کے معنی
 میں ہو گا اور ینفم کی ضمیمہ فاعل مقولہ لا نکفر یعنی الہ کی طرف راجع ہوگی۔
 اور دوسری تفسیر یہ ممکن ہے کہ وہاں پہنچنے کے بعد تمہارا اور شیاطین کا مذہب میں شریک

ہونا تھا اس لئے چند ان فائدہ مند نہیں ہوگا۔ دنیا میں بیشک ایسا ہوتا ہے کہ ایک مصیبت میں چند آدمی شریک ہو جائیں تو ہر ایک کا غم بکٹا ہو جاتا ہے لیکن وہاں چونکہ ہر ایک کو اپنی اپنی پڑی ہوگی اور کوئی کسی کا دکھ نہیں جاسکے گا اس لئے اس اشتراک سے کوئی فائدہ نہیں پہنچے گا اس صورت میں انکم ہم نفع کا فاعل ہوگا۔

نیک شہرت بھی دین میں پسندیدہ ہے ﴿وَمَا لَكُمْ لِكُلِّ كَفٍّ لَّكُمْ وَلِقَاؤُكُمْ﴾ (اور یہ قرآن آپ کے لئے اور آپ کی قوم کے لئے بڑے شرف کی چیز ہے) ”ذکرہ“ سے یہاں مراد نیک ناموری ہے۔ اور مطلب یہ ہے کہ قرآن کریم آپ کے اور آپ کی قوم کے لئے شرفِ عظیم اور نیک شہرت کا باعث ہے۔ امام رازی فرماتے ہیں کہ اس آیت سے یہ معلوم ہوا کہ نیک شہرت ایک قابلِ رغبت چیز ہے، اسی لئے اللہ تعالیٰ نے یہاں اسکو ایک احسان کے طور پر ذکر فرمایا ہے اور اسی لئے حضرت ابراہیم علیہ السلام نے یہ دعا فرمائی تھی کہ ”خُذْنِيْ لِيْ اِسْتَاْنٍ صِدْقِيْ فِيْ الْاٰخِرَةِ“ (تفسیر کبیر) لیکن یہ یاد رکھنا چاہیے کہ نیک شہرت اسوقت تسخس ہے جب وہ مقصد زندگی بنائے بغیر انسان کے اعمالی صالحہ سے خود بخود حاصل ہو جائے اور اگر انسان بخیرِ صرف اسی مقصد سے کرے کہ ان سے دنیا میں نام ہوگا تو یہ ”ریا“ ہے جس سے نیکوں کا سارا فائدہ جاتا رہتا ہے اور اُن کا گناہ لازم ہو جاتا ہے۔ اس آیت میں ”آپ کی قوم“ سے مراد بعض مفسرین نے بصرف قبیلہ قریش کو قرار دیا ہے اور اس سے قریش کی فضیلت ثابت کی ہے لیکن علامہ قرطبی فرماتے ہیں کہ صحیح یہ ہے کہ اس سے مراد آپ کی پوری امت ہے خواہ کسی رنگ نسل سے تعلق رکھتی ہو۔ قرآن کریم اُن سب کے لئے عظمت و شرف اور نیک ناموری کا باعث ہے (قرطبی)

﴿وَمَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُّسُلًا﴾ (آپ ان سب پیغمبروں سے جن کو ہم نے آپ سے پہلے بھیجا ہے پوچھ لیجئے) یہاں یہ سوال پیدا ہوتا ہے کہ پچھلے انبیاء علیہم السلام تو وفات پا چکے، اُن سے پوچھنے کا حکم کیسے دیا جا رہا ہے؟ اسکا جواب بعض مفسرین نے تو یہ دیا ہے کہ آیت کا مطلب یہ ہے کہ اگر اللہ تعالیٰ کسی سچے سچے پیغمبر کے طور پر سابقہ انبیاء علیہم السلام سے آپ کی ملاقات کرادے تو اسوقت اُن سے یہ بات پوچھ لیجئے چنانچہ شہدائے حجاز میں آپ کی ملاقات تمام انبیاء سے ہوئی اور علامہ قرطبی نے بعض روایات نقل کی ہیں جن سے معلوم ہوتا ہے کہ آپ نے انبیاء علیہم السلام کی امامت کر نیچے بعد اُن سے یہی بات پوچھی تھی لیکن ان روایات کی سند میں معلوم نہیں ہو سکی چنانچہ اکثر مفسرین نے آیت کا مطلب یہ بتایا ہے کہ خود انبیاء علیہم السلام سے پوچھنا مراد نہیں بلکہ اُن پر نازل ہوئے لوگوں میں سے تحقیق کرنا اور اُن کی امتوں کے علماء سے پوچھنا مراد ہے۔ چنانچہ انبیاء بنی اسرائیل کے جو صحیفہ اب موجود ہیں ان میں بہت سی تحریفات کے باوجود توحید کی تعلیم اور شرک سے بیزاری کی تعلیم آج تک شامل ہے مثال کے طور پر موجودہ بائبل کی درج ذیل عبارتیں ملاحظہ فرمائیے۔

انبیاء کے صحیفوں میں توحید کی تعلیم موجودہ تورات میں ہے۔
”تاکہ تو جانے کہ خداوند ہی خدا ہے اور اس کے سوا کوئی ہے ہی نہیں“
اور ”سن اسے اسرائیل! خداوند ہمارا خدا ایک ہی خدا ہے“
اور حضرت اشیا علیہ السلام کے صحیفہ میں ہے۔

”میں ہی خداوند ہوں اور کوئی نہیں میرے سوا کوئی خدا نہیں، تاکہ مشرق سے غریب تک لگ جائیں کہ میرے سوا کوئی نہیں، میں ہی خداوند ہوں میرے سوا کوئی دوسرا نہیں“ (یسعیاہ ۴۵: ۶۵)
اور حضرت مسیح علیہ السلام کا یہ قول موجودہ انجیلوں میں مذکور ہے۔
”اے اسرائیل، سن! خداوند ہمارا خدا ایک ہی خداوند ہے اور تو خداوند اپنے خدا سے اپنے سارے دل اور اپنی ساری جان اور اپنی پیاری عقل اور اپنی ساری طاقت سے محبت رکھ“
(مرقس ۱۲: ۲۹، ۲۸: ۲۲)

منقول ہے کہ آپ نے ایک مرتبہ مناجات کرتے ہوئے فرمایا:-
”اور ہمیشہ کی زندگی یہ ہے کہ وہ تجھ خدا سے واحد اور برحق کو اور یسوع کو جسے تو نے بھیجا ہے جانیں“
(یوحنا ۱۷: ۳)

وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰی بِآیٰتِنَا اِلٰی فِرْعَوْنَ وَهٰکُنَّا بِمَا یَعْمَلُ سَوْدٰتٍ
اور ہم نے بھیجا موسیٰ کو اپنی نشانیاں دے کر فرعون اور اس کے سرداروں کے پاس تو کہا میں بھیجا ہوا ہوں
رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ﴿۳۹﴾ فَلَمَّا جَاؤْهُمْ بِآیٰتِنَا اِذَا هُمْ بِکُفْرٍ
جہان کے رب کا پھر جب لایا ان کے پاس ہماری نشانیاں وہ تو گھبرائے اُن پر پہنچنے
وَمَا یُرِیْهِمْ مِنْ آیٰتِنَا اِلَّا هٰی اَکْبَرُ مِنْ اُخْرٰی وَآخِذْ نَهْمًا بِالْعٰدِیْنَ
اور جو دکھاتے تھے ہم اُن کو ان کی سب سے بڑی اور بڑا ہم نے اُن کو تکلیف دیں
لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ ﴿۴۰﴾ وَقَالُوْا اَیُّهَا السَّحَرٰدُ کُنَّا رِبٰکُمْ بِمَا عٰهَدْ
بلکہ وہ باز آئیں اور کہنے لگے اے جادوگر پکار جاوے واسطے اپنے رب کو جیسا کہ کھلا
عِنْدَکُمْ اِنَّا کَاْمُهِنْدُوْنَ ﴿۴۱﴾ فَلَمَّا کَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَادٰتِ
رکھا ہے جو کہ ہم ضرور راہ پر آجائیں گے پھر جب اُنھیں ہم نے اُن سے تکلیف
اِذَا هُمْ بِیَنْکُثُوْنَ ﴿۴۲﴾ وَنَادٰی فِرْعَوْنُ فِیْ قَوْمِہٖ قَالَ یَقُوْمُ الْاٰیِسُ
بجی وہ وعدہ توڑ رہا ہے اور پکار فرعون نے اپنی قوم میں بولا اے میری قوم بھلا میرے
لِیْ مُلْکٌ مُّضَرٌّ وَهٰذِہِ الْاَنْہَرُ تَجْرٰی مِنْ تَحْتِیْ اَفَلَا
ہاتھ میں نہیں حکومت مصر کی اور یہ نہریں چل رہی ہیں میرے محل کے نیچے کیا تم

تَبْصِرُونَ ﴿۵۶﴾ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ ۚ وَلَا يُكَادُ

نہیں دیکھتے بھلا میں ہوں بہتر اس شخص سے جس کو کچھ عزت نہیں اور صاف نہیں
یُسِّرُونَ ﴿۵۷﴾ فَلَوْلَا أُنْفِقُوا مِمَّا فِي بُحْرَانٍ مِّنْ ذَٰلِكَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ

بول سکتا پھر کیوں نہ اڑے اس پر کھن سونے کے یا آتے اس کے ساتھ فرشتے
مُقَاتِلِينَ ﴿۵۸﴾ فَاسْتَشْفَعُ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا أَقْوَمًا

بڑا باندہ کر پھر عقل کھودی اپنی قوم کی پھر اسی کا کہنا مقرر وہ تھے تو
فَاسْقِيَنَّ ﴿۵۹﴾ فَلَمَّا أَصْفَوْا كَانُوا تَقَمُّنَا مَعَهُمْ فَكَفَرُوا بِهِمْ ۚ فَجَعَلْنَاهُم

نا فرمان پھر جب ہم کو غصہ دلا تو ہم نے ان سے بدلہ لیا پھر ڈوب دیا ان سب کو
جَعَلْنَاهُمْ سُلَاقًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ ﴿۶۰﴾

پھر کر ڈالا ان کو گھسے کر کے اور ایک نظیر پھیلوں کے واسطے

خلاصہ تفسیر

اور ہم نے موسیٰ (علیہ السلام) کو اپنے دلائل (یعنی معجزات عصا اور بیضا) دیکر فرعون کے
اور اسکے امراء کے پاس بھیجا تھا، سوا انھوں نے دلائل توگوں کے پاس اگر فرمایا کہ میں رب العالمین
کی طرف سے (تم لوگوں کی ہدایت کے لئے) پیغمبر (ہو کر آیا) ہوں (مخبر فرعون و اہل فرعون نے یہ سنا)
پھر اپنے دوسرے دلائل سزاؤں کے رنگ میں ان کی نبوت ثابت کرنے کے لئے ظاہر کئے، یعنی قتل سالی
وغیرہ مگر ان لوگوں کی پھر بھی یہ حالت رہی کہ جب موسیٰ (علیہ السلام) ان کے پاس پہنچا وہ
نشانیاں لیکر آئے (جو آیات تسبیح کہلاتی ہیں) تو وہ بیکار ان (سجرات) پر لگے بیٹھے کہ یہ کیا اچھے بھرنے
ہیں، بعض معمولی واقعات و حوادث ہیں کیونکہ قسط وغیرہ ویسے بھی ہو جاتا ہے مگر یہ ان کی حماقت تھی کیونکہ
دوسرے قرآن سے صاف معلوم ہو رہا تھا کہ یہ واقعات غیر معمولی ہیں اور معجزہ کے طور پر ہورہے ہیں سالی
انھوں نے ان پر جادو کی تہمت لگائی تھی جیسے کہ سورہ اعراف میں لَٰسْتَخْرُجُكَ عَنْهَا کے الفاظ پر شاہد ہیں
اور (ان نشانیاں کی کیفیت یہ تھی کہ) ہم ان کو جو نشانیاں دکھلاتے تھے وہ دوسری نشانی سے بڑھ کر ہوتی
تھی (مطلب یہ کہ نشانیاں بڑی ہی تھیں اور یہ طلب نہیں کہ ہر نشانی ہر نشانی سے بڑی تھی، یہ ایک محاذ ہے
جبکہ کسی چیزوں کا کمال بیان کرنا چاہتے ہیں تو ان ہی بولتے ہیں کہ کیا کسی ایک بڑھ کر اور یہ بھی ممکن ہے کہ
واقعہ بھی ہرگز انسانی نشانیاں پہلی نشانی سے کچھ فضیلت رکھتی ہو) اور ہم نے (ان نشانیاں کے واقعہ
کرنے سے) ان لوگوں کو عذاب میں پکڑا تھا تاکہ وہ (اپنے کفر سے) باز آجادیں (یعنی وہ نشانیاں نبوت
کی دلیل بھی تھیں اور ان کے لئے سزا بھی تھیں مگر وہ لوگ باز نہ آئے، باوجودیکہ ہر نشانی کے قور

پر اسکا چند بار عہد بھی کیا) اور انھوں نے (موسیٰ علیہ السلام سے ہر نشانی پر یہ کہا کہ اے جادوگر (یہ غلط
حسب عادت سابقہ قرطہ جو اسی سے ان کے منہ سے نکل جاتا ہوگا، ورنہ ایسی عاجزانہ درخواست کے
موقع پر یہ شرارت کا لفظ بولنا مستبعد معلوم ہوتا ہے) ہر حال مطلب یہ تھا کہ اے موسیٰ (ہمارے لئے اپنے
رب سے اس بات کی دعا کر دیجئے جس کا اس نے آپ سے عہد کر رکھا ہے) (اور وہ بات ہے ہمارے باز
آجائے پر تھرکاؤ دور کر دینا، ہم وعدہ کرتے ہیں کہ اگر آپ اس مذاب کو دور کرادیں تو) ہم ضرور راجہ آجائے
گئے، پھر جب (جسے وہ عذاب ان سے ہٹا دیا تب ہی انھوں نے (اپنا) عہد توڑ دیا) (ان نو نشانیاں کا
بیان سورہ اعراف میں آچکا ہے) اور فرعون نے (غالباً اس خیال سے کہ کہیں معجزات دیکھ کر عام لوگ
مسلمان ہو جائیں) اپنی قوم میں شادی کرائی (اور اس منادی میں) یہ بات کہی (یعنی کہلوائی) کہ اے میری
قوم کیا مصرت توبہ کی مسطنت میری نہیں ہے اور (دیکھو) یہ نہیں میرے (کل کے) پاس میں بہر رہی
میں کیا تم (یہ چیزیں) دیکھتے نہیں ہو (اور موسیٰ علیہ السلام کے پاس کچھ بھی سامان نہیں تو بلاؤ میں افضل
اور قابلِ اتباع ہوں یا موسیٰ علیہ السلام) بلکہ میں (ہی) افضل ہوں اس شخص سے (یعنی موسیٰ علیہ السلام سے)
جو کہ (باستبار مال جاہ کے) کم قدر (آادی) ہے اور توبہ بیان نہ بھی نہیں لکھتا (اور اگر یہ شخص اپنے
آپ کو پیغمبر بتاتا ہے) تو اس کے (ہاتھوں میں) سونے کے کنگن کیوں نہیں ڈالے گئے (جیسے شاہان
دنیا کی عادت ہے کہ جب کسی پر خاص عنایت کرتے ہیں تو اسکو عام دربار میں سونے کے کنگن ملاتے
ہیں) مطلب یہ کہ اگر اس شخص کو نبوت عطا ہوتی تو خدا کی طرف سے اس کے ہاتھ میں سونے کے کنگن ہوتے
یا فرشتے اس کے جلو میں پر باندھ کر آتے ہوتے (جیسے کہ خاص امر ارشاد ہی کا جلوس اسی طرح ہوتا ہے)
غرض اس نے (ایسی باتیں کر کر کے) اپنی قوم کو مغلوب (اقبل) کر دیا اور وہ اسکے کہنے میں آگئے،
(اور) وہ لوگ (کچھ پہلے سے بھی) حشرات کے بھرے تھے (اسوجہ سے فرعون کی باتوں کا ان پر زیادہ اثر
ہوا) پھر جب ان لوگوں نے (مرا بکفر و عناد پر اصرار کر کے) ہم کو غصہ دلا یا تو ہم نے ان سے بدلہ لیا
اور ان سب کو گمراہ کر دیا اور ہم نے ان کو آئندہ آنے والوں کے لئے خاص طور کے تقدیر اور توبہ (نبوت)
بنا دیا (خاص طور کے تقدیر میں بنائیکا مطلب یہ ہے کہ لوگ ان کا قصہ یاد کر کے عبرت لیتے ہیں
کہ دیکھو تقدیر میں ایسے ایسے ہوتے ہیں اور ان کا ایسا حال ہوا)۔

معارف و مسائل

حضرت موسیٰ علیہ السلام کا واقعہ پیچھے بار بار ذکر چکا ہے اور ان آیات میں ان کے جن واقعات کی طرف
اشارہ کیا گیا ہے وہ تفصیل کیساتھ سورہ اعراف میں آئے ہیں، یہاں ان کا واقعہ یاد دلانے سے مقصد یہ ہے
کہ کفار مکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی نبوت پر آپ کے مالدارانہ ہونے سے جو شبہ کر رہے ہیں یہ کوئی نیا شبہ

نہیں، بلکہ فرعون اور اس کی قوم نے نبی شہ حضرت موسیٰ علیہ السلام کی نبوت پر کیا تھا۔ فرعون کا کہنا یہ تھا کہ میں ملک مصر کا مالک ہوں اور میرے مملکت کے نیچے نہیں بہتی ہیں اسلئے میں موسیٰ علیہ السلام سے (معاذ اللہ) نہیں ہوں، پھر میرے مقابلے میں انھیں نبوت کیونکر میل سکتی ہے! لیکن جس طرح اسکا یہ شبہ اسکے کچھ کام نہ آسکا اور وہ اپنی قوم سمیت غرق ہو کر رہا، اسی طرح نقارہ کے کاہلے اعتراض بھی انھیں دنیا و آخرت کے وبال سے نہ بچا سکے گا۔

وَلَا يَكْذِبُ يَتِيمًا (اور جو قوت، بیانیہ بھی نہیں رکھتا) اگرچہ حضرت موسیٰ علیہ السلام کی دعا سے اللہ تعالیٰ نے ان کی زبان کی گنت دور کر دی تھی لیکن فرعون کو ان کا پہلا منظر ہی یاد تھا اس لئے اس نے حضرت موسیٰ پر یہ عیب لگایا اور یہ بھی ہو سکتا ہے کہ یہاں "قوت" بیانیہ سے مراد زبان کی روانی کے بجائے دلائل کی قوت و وضاحت ہو اور فرعون کا مطلب یہ ہو کہ حضرت موسیٰ کے پاس ایسے کافی دلائل نہیں ہیں جو مجھے مطمئن کر سکیں۔ حالانکہ یہ فرعون کا زانا اتہام تھا، ورنہ حضرت موسیٰ نے دلائل براہین کے مقابلے میں فرعون کو قطعی لاجواب کر دیا تھا (تفسیر کبیر درج المعانی)

فَاَسْتَفْهِمَ قَوْمَهُ اس کے دو ترجمے ہو سکتے ہیں، ایک یہ کہ فرعون نے اپنی قوم کو آسانی سے اپنا تابع بنالیا (طلب منہما الخلفۃ فی مطاوعتہ) اور دوسرے یہ کہ "اُس نے اپنی قوم کو بیوقوف پایا" (وجدہم خفیۃ احلامہم) (روح المعانی)

فَلَمَّا أَتَوْا مَوْسٰی وَكَانَ فَقَطَّ عَنِ السَّيْلِ اس کے لغوی معنی ہیں افسوس، لہذا اس جگہ کے تفسیری معنی ہوتے ہیں جب انھوں نے وہیں افسوس دلایا اور افسوس بکثرت غصہ کے معنی میں بھی استعمال ہوتا ہے اس لئے اسکا ہمارا ترجمہ موسیٰ اس طرح کیا جاتا ہے کہ جب انھوں نے وہیں غصہ دلایا اور چونکہ باری تعالیٰ افسوس اور غصہ کی انفعالی کیفیات سے پاک ہے اسلئے اسکا مطلب یہ ہے کہ انھوں نے کام ایسے کئے جس سے ہم نے انھیں سزا دینے کا پختہ ارادہ کر لیا۔ (روح)

وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ۝۵۱
اور جب مثال لائے مریم کے پیش کی یہی قوم تیری اسی سے چلانے چلتے ہیں
وَقَالُوا آءِیْ هَٰذَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ۝۵۲
اور کہتے ہیں ہمارے معبود بہتر ہیں یا وہ یہ مثال جو ڈالتے ہیں تو ہمیں جو ملے کو بکھڑے لوگ
قَوْمٌ خَصِمُونَ ۝۵۲ اِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا
یٰۤیْنَ اِسْرَآءِیْلَ ۝۵۳ وَكُنْتُمْ أَشْرَکًا ۝۵۴ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً رِّفِی
یٰۤیْنَ اِسْرَآءِیْلَ کے واسطے اور اگر تم چاہو بتائیں تم میں سے فرشتے ہیں

الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ ۝۵۱ وَلَئِنَّ لَكُمْ لَلسَّاعَةَ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَتَتَّبِعُونَ ۝۵۲ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۝۵۳ وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ۝۵۴ وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنَا بَيْنَ يَدَيْكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ ۝۵۵ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۝۵۶ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۝۵۷ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ إِلْيَاسَ ۝۵۸

زمین میں بخلائی ہو گئے اور وہ نشان ہے قیامت کا سو اس میں شک مت کرو اور وہ نشان ہے ایک سیدھی راہ ہے اور نہ روکو گے تم کو شیطان وہ تم کو بھڑکانے والا ہے اور جب آیا عیسیٰ بالبینات نے کہ یوہ میں لایا ہوں تمہارے پاس بالحقمۃ ولا یبین لکم بعض الذی تختلفون فیہ فاتقوا اللہ یعنی وہ چیز میں میں تم جھگڑاتے تھے سو ڈرو اللہ سے اور میرا مانو بیشک اللہ جو ہے وہی ہے رب میرا اور رب تمہارا سو اسی کی بندگی کرو = ایک سیدھی راہ ہے پھر بحث ہو سکتے (ہے ان کے بچے سے سو غمراہی ہے

ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ إِلْيَاسَ ۝۵۸	ظلمہ کا وہ دن کی
--	------------------

خلاصہ تفسیر

(ایک مرتبہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے ارشاد فرمایا تھا کہ اللہ کے سوا جنہوں کی نافرمانی عبادت کیجاتی ہو ان میں سے کسی میں کوئی خیر نہیں اس پر قریش کے بعض لوگوں نے اعتراض کیا کہ نصرانی لوگ حضرت عیسیٰ علیہ السلام کی عبادت کرتے ہیں مگر ان کے بارے میں آپ بھی مانتے ہیں کہ ان میں خیر بھی خیر خیر تھی اسکے جواب میں باری تعالیٰ ارشاد فرماتے ہیں) اور جب (عیسیٰ) ابن مریم (علیہ السلام) کے تعلق (ایک معترض کی طرف سے) ایک عجیب معجون بیان کیا گیا (عجیب اس لئے کہ سرسری نظر ہی سے اسکا اعلان خود ان کو معلوم ہو سکتا تھا، پس عقل رکھ کر ایسا اعتراض کرنا بہت عجیب تھا، غرض جب یہ اعتراض کیا گیا) تو یہ ایک آپ کی قوم کے لوگ اُس (اعتراض کے سننے) سے (مارے خوشی کے) چلانے لگے اور (اُس معترض کے ساتھ متفق ہو کر) کہنے لگے کہ (بتلائیے آپ کے نزدیک) ہمارے معبود زیادہ بہتر ہیں یا عیسیٰ (علیہ السلام) بہتر ہیں۔ مقصد یہ ہے کہ آپ عیسیٰ علیہ السلام کو تو یقیناً بہتر سمجھتے ہیں حالانکہ آپ نے جو یہ کہا تھا کہ اللہ کے سوا جنہوں کی نافرمانی عبادت کی جاتی ہے ان میں کوئی خیر نہیں، اس کا تقاضا تو یہ ہے کہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام میں بالکل جھلائی نہ ہو اس سے ایک تو آپ کا یہ قول (معاذ اللہ)

دست نہیں رہا۔ دوسرے معلوم ہوا کہ جن کو آپ خیر کہتے ہیں خود ان کی بھی عبادت ہوئی ہے اس لئے اس سے شرک کی صحت ثابت ہو گئی۔ آگے اس اعتراض کا جواب ہے، پہلے اجماعاً پھر تفصیلاً، اجماعاً تو یہ کہ ان لوگوں نے جو یہ (مجید اعتراض) آپ سے بیان کیا ہے تو عرض جھگڑنے کی غرض سے (نہ کہ طلب حق کے لئے، ورنہ خود ان پر اس اعتراض کی لغویت پوشیدہ نہ رہتی اور ان لوگوں کا جھگڑنا کچھ سی اعتراض کے ساتھ مخصوص نہیں) بلکہ یہ لوگ (اپنی عادت سے) ہیں ہی جھگڑاؤ (کہ اکثر حق باتوں میں جھگڑے نکالتے ہیں۔ آگے تفصیلی جواب یہ یعنی) عیسیٰ (علیہ السلام) تو عرض ایک ایسے نبی ہیں جن پر علم (نبوت اور کمالات نبوت) دیکر اپنا فضل کیا اور ان کو نبی ہر نیک کے لئے (اولاً اور دوسروں کیلئے بھی ثانیاً) ہم نے (اپنی قدرت کا) ایک نمونہ بنایا تھا (تاکہ لوگ یہ سمجھیں کہ خدا تعالیٰ کو اس طرح بغیر باپ کے پیدا کرنا بھی کچھ مشکل نہیں اس سے ان کے (دو) اعتراضات کا جواب محل آیا) سبکی تشریح ممتاز وسائل میں آئیگی) اور ہم تو اس سے زیادہ عجیب غریب امور پر قادر ہیں، چنانچہ اگر تم چاہتے ہو تم سے فرشتوں کو پیدا کر دیتے (جس طرح تم سے تمھارے بچے پیدا ہوتے ہیں) کہ وہ زمین پر (انسان کی طرح) یکے بعد دیگرے رہا کرتے (یعنی پیداؤں بھی آدمیوں کی طرح ہوتی اور موت بھی۔ پس بغیر باپ کے پیدا ہونے سے یہ لازم نہیں آتا کہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام اللہ کے نبی اور اس کے زیر قدرت نہیں ہے۔ لہذا یاد امر حضرت عیسیٰ کے مہربان ہونے کی دلیل نہیں بن سکتا بلکہ اس طرح پیدا کرنے میں بعض عکس متعین نہیں سے ایک نواہ پر بیان ہوئی کہ انھیں اپنی قدرت کا ایک نمونہ بنانا تھا) اور (دوسری حکمت یہ تھی کہ) وہ یعنی عیسیٰ علیہ السلام اس طرح پیدا ہونے میں اسکان، قیامت کے یقین کا ذریعہ ہیں (اس طرح کہ قیامت میں دوبارہ زندہ ہونے میں اس سے زیادہ اور کیا بعد ہے کہ دوبارہ زندگی خلاف عادت ہے اور حضرت عیسیٰ علیہ السلام کے بغیر باپ کے ہونے سے ثابت ہو گیا کہ اللہ تعالیٰ خلاف عادت امور کے صادر کرنے پر قادر ہے پس اس سے قیامت و آخرت کے عقیدے کا صحیح ہونا ثابت ہو گیا اور جب تم نے عقیدہ آخرت کی یہ دلیل سن لی تو تم لوگ اس کی صحت میں شک مت کرو اور (تو پیداؤں آخرت وغیرہ عقائد میں) تم لوگ میرا اتباع کرو، یہ (مجموعہ میں کی طرف میں منکول ہوں) سیدھا رستہ ہے اور تم کو شیطان (اس راہ پر آنے سے) روکنے نہ پادے وہ بیشک تمھارا صریح دشمن ہوا (یہاں تک تو کفار کے مذکورہ اعتراض کا جواب تھا، آگے خود عیسیٰ علیہ السلام کے مضمون دعوت سے توحید کے اثبات اور شرک کے ابطال کی تائید ہے یعنی) جب عیسیٰ (علیہ السلام) کھلے کھلے (مجھ سے لیکر آئے تو انھوں نے) (لوگوں سے) کہا کہ میں تمھارے پاس بھیجی گئی باتیں لیکر آیا ہوں (تاکہ تمھارے عقائد کی اصلاح کروں) اور تاکہ بعض باتیں (معملاً اعمال حلالِ حرام کے) جن میں تم اختلاف کر رہے ہو تم سے بیان کر دوں (جس سے اختلاف و اشتباہ رنج ہو جاوے، جب میں اس طرح آیا ہوں) تو تم لوگ اللہ سے

درو اور میری نبوت کا انکار نہ کرو، کیونکہ یہ خدا کی مخالفت ہے) اور میرا کہا مانو کیونکہ نبوت کی تصدیق کے لئے یہ ضروری ہے اور عیسیٰ علیہ السلام نے یہ بھی کہا کہ بیشک اللہ ہی میرا رب ہے اور تمھارا بھی رب ہے (صرف) اسی کی عبادت کرو (اور) یہی (توحید) سیدھا رستہ ہے سو (یاد جو عیسیٰ علیہ السلام کے اس داشتگاہ بیان توحید کے پھر بھی مختلف گرد ہوں نے) (اس بار سےیں) باہم اختلاف ڈال لیا (یعنی توحید کے خلاف طرح طرح کے مذاہب ایجاد کر لئے، چنانچہ توحید میں نصاریٰ وغیرہ نصاریٰ کا اختلاف بھی معلوم ہے) سوان ظالموں (یعنی مشرکین) کی کتاب غیر اہل کتاب (کیلئے ایک پروردگار کے خلاف بڑی خرابی (ہو نیوالی) ہے (پس حضرت عیسیٰ علیہ السلام کی اس دعوت سے خود توحید کی تائید ہو گئی لہذا حضرت عیسیٰ علیہ السلام کی ناحق عبادت سے شرک کی صحت پر استدلال مدعی مسکت گواہ چشت کی مثل ہوا

معارف ومسائل

وَلَقَدْ أَهْرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَكَارًا إِذْ أَقْبَضَ مِنْهُ قَيْدًا وَنَ، ان آیات کے شان نزول میں مفسرین نے تین روایتیں بیان فرمائی ہیں۔ ایک یہ کہ ایک مرتبہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے قبیلہ قریش کے لوگوں سے خطاب کرتے ہوئے ارشاد فرمایا تھا، ”یا معشر قریش لا خیاف احدی بعد من دون اللہ“ یعنی ”اے قریش کے لوگو! اللہ کے سوا جس کسی کی عبادت کیا جاتی ہے اس میں کوئی خیر نہیں“ اس پر مشرکین نے کہا کہ نصاریٰ حضرت عیسیٰ علیہ السلام کی عبادت کرتے ہیں نیکان آپ خود مانتے ہیں کہ وہ اللہ کے نیک بنے اور اس کے نبی تھے۔ ان کے اس اعتراض کے جواب میں یہ آیات نازل ہوئیں۔ (قطبی) دوسری روایت یہ ہے کہ جب قرآن کریم کی آیت اَنكَلُوْهُ وَمَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ خُصْبًا يَّحْكُمُ بِلَا شَيْءٍ لِّلشُّرُكِيَّةِ تم اور جی تم عبادت کرتے ہو وہ جہنم کا ایندھن بنیں گے) نازل ہوئی تو اس پر عبداللہ بن الزبیری نے جو اس وقت کافر تھے، یہ کہا کہ اس آیت کا تو میرے پاس بہترین جواب موجود ہے اور وہ یہ کہ نصاریٰ حضرت مسیح علیہ السلام کی عبادت کرتے ہیں اور وہ حضرت عسیر علیہ السلام کی، تو کیا یہ دونوں بھی جہنم کا ایندھن بنیں گے؟ یہ بات سن کر قریش کے مشرکین بہت خوش ہوئے، اس پر اللہ تعالیٰ نے ایک تو یہ آیت نازل فرمائی کہ اِنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِکَافٍ لِّمَنْ قَبِلَ الْکُفْرَ اَظْلَمَ لِقَاءَ عَذَابِ الْمُتَعَبِّدِیْنَ، اور دوسرے سورۃ زمر کی مذکورہ بالا آیات (ابن کثیر وغیرہ) تیسری روایت یہ ہے کہ ایک مرتبہ مشرکین مکہ نے یہ بیوہ خیال ظاہر کیا کہ حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم خدای کا دعویٰ کرنا چاہتے ہیں، ان کی مرضی یہ ہے کہ جس طرح نصاریٰ حضرت مسیح علیہ السلام کو پوجتے ہیں اس طرح ہم بھی ان کی عبادت کیا کریں، اس پر مذکورہ بالا آیات نازل ہوئیں۔ اور درحقیقت یہ دونوں باتیں میں کوئی تضاد نہیں، کفار نے تینوں ہی باتیں کہی ہوئی جن کے جواب میں اللہ تعالیٰ نے ایسی جامع آیات

نازل فرما دیں جن سے ان کے تینوں اعتراضات کا جواب ہو گیا۔ اس آخری اعتراض کا جواب مذکورہ آیات میں بالکل واضح ہے کہ جن لوگوں نے حضرت مسیح علیہ السلام کی عبادت شروع کر دی ہے انھوں نے کسی خدائی حکم سے ایسا کیا، نہ خود حضرت مسیح علیہ السلام کی یہ خواہش تھی اور نہ قرآن اُن کی تائید کرتا ہے انھیں تو حضرت عیسیٰ کے باپ کے بغیر پیدا ہونے سے مغالطہ لگا تھا اور قرآن اس مغالطہ کی تردید کرتا ہے پھر یہ کہانے کہ حضرت جلیل القدر علیہ السلام (معاذ اللہ) عیسائیوں کی دیکھا دیکھی اپنی خدائی کا دعویٰ کر بیٹھیں۔

اور پہلی اور دوسری روایتوں میں کفار کے اعتراض کا حاصل تقریباً ایک ہی ہے۔ اُن کا جواب مذکورہ آیات سے اس طرح مکتفا ہے کہ اللہ تعالیٰ نے جو یہ فرمایا تھا کہ اللہ کے سوا جنوں کو لوگوں نے معبود بنا کر رکھا ہے وہ جہنم کا لہندہ من ہو گئے، یا حضور نے جو فرمایا تھا کہ ان میں خیر نہیں اس سے مراد وہ مجبور تھے جو یا تو بے جان ہوں جیسے پتھر کے بت، یا جاندار ہوں مگر خود اپنی عبادت کا حکم دیتے یا اُسے پسندتے ہیں جیسے شیاطین، فرعون اور فرود وغیرہ۔ حضرت عیسیٰ علیہ السلام ان میں کیسے داخل ہو سکتے ہیں جبکہ وہ کسی بھی مرحلہ پر اپنی عبادت کو پسند نہیں کرتے تھے۔ نصاریٰ انکی کسی ہدایت کی بناء پر ان کی عبادت نہیں کرتے، بلکہ انھیں ہم نے اپنی قدرت کا ایک نمونہ بنا کر بغیر باپ کے پیدا کیا تھا تاکہ لوگوں پر یہ واضح ہو کہ اللہ تعالیٰ کو اپنی تخلیق میں اسباب کے کسی واسطے کی ضرورت نہیں لیکن نصاریٰ نے اسکا غلط مطلب لیکر انھیں معبود بنالیا، حالانکہ ان کا یہ معبود بنا عقلاً بھی غلط تھا اور خود حضرت عیسیٰ علیہ السلام کی دعوت کے بھی بالکل خلاف تھا۔ کیونکہ انھوں نے ہمیشہ توحید کی تعلیم دی تھی۔ غرض حضرت عیسیٰ علیہ السلام کا اپنی عبادت سے بیزار ہونا اس بات سے مانع ہے کہ انھیں دوسرے باطل معبودوں کی صف میں شامل کیا جائے۔

اس سے کفار کا یہ اعتراض بھی ختم ہو گیا جسکا ذکر خلاصہ تفسیر میں آیا ہے کہ جن کو آپ خود خیر کہتے ہیں (یعنی حضرت عیسیٰ علیہ السلام) ان کی بھی عبادت ہوئی ہے تو اس سے معلوم ہوا کہ غیر اللہ کی عبادت کچھ بڑی بات نہیں۔ مذکورہ آیات میں اسکا جواب واضح ہے کہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام کی جو عبادت ہوئی وہ اللہ کی مرضی کے بھی خلاف تھی اور خود حضرت عیسیٰ علیہ السلام کی دعوت کے بھی۔ لہذا اس سے شرک کی صحت پر استدلال نہیں کیا جاسکتا۔

وَلَا تَتَّبِعُوا مَنَظَرَ مَنَظَرٍ مِّنْهُمْ لَقَدْ يَمْنَعُونَ، یہ نصاریٰ کے اُس مغالطہ کا جواب ہے جس کی بناء پر انھوں نے حضرت عیسیٰ علیہ السلام کو معبود قرار دیا تھا۔ انھوں نے حضرت مسیح علیہ السلام کے بغیر باپ کے پیدا ہونے سے اُن کی خدائی پر استدلال کیا تھا۔ باری تعالیٰ ان کی تردید میں فرماتے ہیں کہ یہ تو محض ہماری قدرت کا ایک مظاہرہ تھا اور ہم تو اس سے بھی بڑھ کر

خلاف عادت کاموں پر قادر ہیں۔ بغیر باپ کے پیدا ہونا تو کوئی بہت زیادہ خلاف عادت نہیں، کیونکہ حضرت آدم علیہ السلام تو بغیر باپ کے پیدا ہوئے تھے، اگر ہم چاہیں تو ایسا کام بھی کر سکتے ہیں جس کی ایک کوئی نظیر نہیں اور وہ یہ کہ انسانوں سے فرشتے پیدا کر دیں۔

وَرَأَيْتُمُ اللَّاتِفَةَ (اور بلاشبہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام قیامت کا یقین کرنے کے لئے ایک ذریعہ ہیں) اس کی دو تفسیریں کی گئی ہیں۔ ایک وہ جو خلاصہ تفسیر میں بیان ہوئی یعنی حضرت عیسیٰ علیہ السلام کا خلاف عادت بغیر باپ کے پیدا ہونا اس بات کی دلیل ہے کہ اللہ تعالیٰ بغیر ظاہری اسباب کے بھی لوگوں کو پیدا کر سکتا ہے۔ اس سے ثابت ہوا کہ مردوں کو دوبارہ زندہ کر دینا اس کے لئے کچھ مشکل نہیں۔ لیکن اکثر مفسرین نے اس آیت کا مطلب یہ بتایا ہے کہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام کا دوبارہ آسمان کو اُڑنا قیامت کی علامت ہے۔ چنانچہ اچھا آخری زمانے میں دوبارہ تشریف لانا اور دجال کو قتل کرنا احادیث متواترہ سے ثابت ہے۔ اس مسئلہ کی کچھ تفصیل سورہ آل عمران میں آیت اِنَّ مِّنْكُمْ ذِيْكَ وَذِيْكَ (یعنی میں ۱۹ ج ۱ پر اور کچھ سورہ مائدہ میں ۲۹ ج ۲ پر گزر چکی ہے۔ مزید تفصیلاً کے لئے آخر کے سالہ اللہ تعالیٰ ہی تو اقرنی نزول المسیح اور مسیح کو خود کی پہچان وغیرہ کی طرف رجوع کیا جائے۔ وَلَا يَخَافُكُمْ تِلْكَ اَلَّذِي تَخَافَتُمُ مِنْكُمْ فَكُلُوْا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمْ وَلَا تَبْزِغُوا بَالِحًا جن میں تم اختلاف کرتے ہو) چونکہ بنی اسرائیل میں خدا اور ہٹ دھرمی کا غلبہ تھا اسلئے انھوں نے بعض حکام شرعیہ میں تحریف کر ڈالی تھی۔ حضرت عیسیٰ علیہ السلام نے اسکی حقیقت واضح فرمادی، اور بعض باتیں اسلئے فرمایا کہ بعض امور خاصہ دنیوی تھے۔ حضرت عیسیٰ علیہ السلام نے اُن میں اختلاف رفع کرنے کی ضرورت نہ سمجھی ہوگی (بیان القرآن)

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۷۷)

اب یہی ہے کہ راہ دیکھتے ہیں قیامت کی کراہٹ کو اور ان پر اچانک اور ان کو خبر بھی نہ ہو
اَلْاِخْلَافُ يَوْمَئِذٍ يَّغْفِرُ لِبَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ عَذَابًا ۚ اِلَّا الْمُتَّقِينَ (۷۸) یعنی
پشتہ درست ہیں، اُمتدین ایک دوسرے کے دشمن ہوں گے جو جو گنہگار ہوں گے، اُسے ہند دوسرے
لَا خَوْفٌ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ وَلَا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۷۹) اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاٰیٰتِنَا

نہ ڈرے تم پر آج کے دن اور نہ تم غمگین ہو گے جو یقین لائے ہماری باتوں پر
وَكَاوُوا مُسْلِمِیْنَ (۸۰) اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ اَنْتُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ تُغْفَرُونَ (۸۱)

اور تم مسلمانوں کو قتل نہ کرو، جنت میں تم اور تماری عورتیں کو ہماری عزت کرنی
یُطَافُ عَلَیْكُمْ بِصَوَافٍ مِّنْ ذَّهَبٍ وَاکْوَابٍ وَفِیْهَا مَا تَشْتَهَیْهِ
لئے ہر میں گے اُن کے پاس رکابیں سونے کی اور آبخورے اور وہاں ہے جو

الْأَنْفُسُ وَكَذَلِكِ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٧٧﴾ وَتِلْكَ

جہاں ہے اور جس سے آنکھیں آرام پائیں اور تم ان میں ہمیشہ رہو گے اور یہ وہی

الْجَنَّةُ الَّتِي أَوْصَيْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧٨﴾ لَكُمْ فِيهَا

بہشت ہے جو میراث پائی تم نے بدلے میں ان کاموں کے جو کرتے تھے تمہارے واسطے انہیں

فَاكِهِمْ كَثِيرٌ وَمِنْهَا تَأْكُمُونَ ﴿٧٩﴾ إِنَّ الْمُبْجُرِ مِثْنَ فِي عِلَادِ

بہت پیوستہ ہیں ان میں سے کھاتے رہو البتہ جو لوگ کہ تمہارا وہی وہ دوزخ کے

جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿٨٠﴾ لَا يَغْنَمُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٨١﴾

عذاب میں ہمیشہ رہنے والے ہیں نہ بچا ہوتا ہے ان پر سے اور وہ اسی میں پڑے ہیں اس ڈھلے

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ﴿٨٢﴾ وَكَادُوا يُسْلِمُونَ

اور ہم نے ان پر ظلم نہیں کیا لیکن تھے وہی بے انصاف اور بچا رہیں گے اے مالک

لِيَقْضِيَ عَلَيْكَ رِبْكَ قَالِ إِنَّكُمْ مَكِثُونَ ﴿٨٣﴾

کہیں ہم پر قیامت کرچکے تیرا رب وہ کہے گا تم کو ہمیشہ رہنا ہے

خلاصہ تفسیر

یہ لوگ (حق واضح ہونے کے باوجود باطل پر اصرار کر رہے ہیں تو) بس قیامت کا انتظار کر رہے

ہیں کہ وہ ان پر دفعہ آخرے اور ان کو خبر بھی ہو (انکار کے باوجود انتظار سے مراد یہ ہے کہ انکا دلائل

کو نہ ماننا ایسا ہے جیسے کوئی شخص مشاہدہ کا منتظر ہو کہ جب آنکھوں سے دیکھو تو گناہ مآثرن گا، اور

اُس روز قیامت کے واقعات یہ ہیں کہ تمام (دنیا کے دوست) اُس روز ایک دوسرے کے دشمن

ہو جاویں گے، بجز خدا سے ڈرنے والوں (یعنی اہل ایمان) کے (کیونکہ اُس روز باطل کی دوستی کا

انقصان محسوس ہوگا تو لا محالہ اُس سے کراہت اور دوستوں سے نفرت ہوگی کہ یہ لوگ نقصان کا سبب بنے

اور حق کی دوستی کا نفع اور ثواب محسوس ہوگا اس لئے وہ باقی رہے گی۔ اور ان مؤمنوں کو اللہ تعالیٰ بیطون

سے بنا ہوگی) اسے میرے بندو تم پر آج کوئی خوف (کی بات واقع ہونے والی) نہیں، اور تم عکین ہو گے

یعنی وہ بندے جو ہماری آیتوں پر ایمان لائے تھے اور (علماء و علماء ہمارے) فرمانبردار تھے تم اور تمہاری

(ایمان دار) بیبیان خوش بخش جنت میں داخل ہو جاؤ (اور جنت میں چلنے کے بعد ان کے لئے یہ ہوگا

کہ) اُن کے پاس سونے کی رکابیاں رکھائے گی چیزوں سے بھری ہوئی (اور گلاس) مشروبات پیئیں گے

ہونے سونے کے یا اور کسی چیز کے) لائے جاویں گے (یعنی غلمان لائیں گے) اور وہاں وہ چیزیں ملنے لگی

جن کو جی چاہے گا اور جن سے آنکھوں کو لذت ہوگی اور (اُن سے کہا جائیگا کہ) تم یہاں ہمیشہ رہو گے

اور (یہ بھی کہا جائے گا کہ) یہ وہ جنت ہے جس کے تم مالک بنا دیے گئے (تم کے سبھی نہ لیجاوے گی) اپنے

(نیک) اعمال کے عوض میں (اور) تمہارے لئے اس میں بہت سے پیوستہ ہیں جن میں سے تمہارے ہم (یہ

تو اہل ایمان کا حال تھا۔ آگے کفار کا ذکر ہے کہ) بیشک نافرمان (یعنی کافر) لوگ عذابِ دوزخ میں ہمیشہ

رہیں گے وہ (عذاب) اُن (پر) سے بڑھ کر کیا جاوے گا اور وہ اُسی (عذاب) میں مایوس پڑے رہیں گے اور

(آگے حق تعالیٰ کا ارشاد ہے کہ) ہم نے اُن پر (ذرا) ظلم نہیں کیا کہ ناحق عذاب دیا ہو) لیکن یہ خود ہی ظالم

تھے کہ کفر و شرک کر کے اپنا نقصان کر لیا (اور آگے اُن کا باقی حال مذکور ہے کہ جب نجات سے باہل

مایوس ہو جائیں گے اس وقت موت کی تمنا کریں گے اور دوزخ کے دار و درہ مالک نامی فرشتہ کی بچا کرے

کہ اُسے مالک (تم ہی دعا کر کہ) تمہارا پروردگار (ہم کو موت دیکے) ہمارا کام ہی تمام کر دے وہ

(فرشتہ) جواب دینا کہ تم ہمیشہ اسی حال میں رہو گے (نہ بچو گے نہ مرو گے)۔

معارف و مسائل

دوستی در حقیقت وہی ہے جو اللہ کے لئے ہو ﴿الْأَخِيَّةُ الْمُبِينَةُ﴾ یعنی اللہ کے لئے جو

(تمام دوست اُس روز ایک دوسرے کے دشمن ہو جائیں گے بجز خدا سے ڈرنے والوں کے) اس آیت

نے یہ بات کھول کر بتادی کہ یہ دوستانہ تعلقات جن پر انسان دنیا میں ناکر تا رہے اور جن کی خاطر حلال

حرام ایک کر ڈالتا ہے قیامت کے روز نہ صرف یہ کہ کچھ کام نہ آئیں گی بلکہ عداوت میں تبدیل ہو جائیں گی

چنانچہ حافظ ابن کثیر نے اس آیت کے تحت حضرت علیؑ کا یہ ارشاد مصنف عبد الرزاقؒ اور ابن ابی

حاتمؒ کی روایت سے نقل کیا ہے کہ دو دوست مؤمن تھے اور دو کافر مؤمن دوستوں میں سے

ایک کا انتقال ہوا اور اُسے جنت کی خوشخبری سنائی گئی تو اُسے اپنا دوست یاد آیا۔ اُس نے دعا

کی کہ یا اللہ! میرا فلاں دوست مجھے آپکی اور آپکے رسولؐ کی اطاعت کی تاکید کرتا، بھلائی کا حکم

دیتا اور بُرائی سے روکتا تھا اور یہ یاد دلانا رہتا تھا کہ مجھے ایک دن آپکے پاس حاضر ہونا ہے، لہذا

یا اللہ! اسکو میرے بعد گمراہ نہ کیجیے گا نہ کہ وہ بھی (جنت کے) وہ مناظر دیکھ سکے جو آپ نے مجھے

دکھائے ہیں، اور آپ جس طرح مجھ سے راضی ہوئے ہیں اُسی طرح اُس سے بھی راضی ہو جائیں۔ اس

دعا کے جواب میں اس سے کہا جانا کہ جاؤ، اگر تمہیں معلوم ہو جائے کہ میں نے تمہارے اُس دوست

کے لئے کیا اجر و ثواب رکھا ہے تو تم روکو اور اسنو زیادہ اس کے بعد جب دوسرے دوست کی

وفات ہو چکی گے تو دونوں کی اوج حج ہوگی، باری تعالیٰ اُن سے فرمایا کہ تم میں سے ہر

شخص دوسرے کی تعریف کرے، تو اُن میں سے ہر ایک دوسرے کے بارے میں یہ کہے گا کہ وہ بہترین

بھائی، بہترین ساتھی اور بہترین دوست ہے۔

اس کے برخلاف جب دو کافر دوستوں میں سے ایک کا انتقال ہو گا اور اسے بتایا جائیگا کہ اس کو جہنم میں ڈالا جائے گا تو اُسے بھی اپنا دوست یاد آئے گا اسوقت وہ یہ دعا کرے گا یا اللہ! میرا فلاں دوست مجھے آپ کی اور آپ کے رسول کی نافرمانی کرنا حکم دیتا تھا، بُرائی کی تاکید کرتا اور بھلائی سے روکتا تھا، اور مجھ سے کہا کرتا تھا کہ میں کبھی آپ کے حضور حاضر نہ ہو سکا، لہذا یا اللہ! اس کو میرے بعد ہدایت نہ دیجئے گا، تاکہ وہ بھی (دوزخ کے) وہ مناظر دیکھے جو آپ نے مجھے دکھائے ہیں، اور آپ جس طرح مجھ سے ناراض ہوئے ہیں اُسی طرح اُس سے بھی ناراض ہوں۔ اسکے بعد دوسرے دوست کا بھی انتقال ہو جائیگا تو دونوں کی رُوحیں جمع کیا جائیں گی اور ان سے کہا جائیگا کہ تم میں سے ہر شخص اپنے ساتھی کی تعریف کرے، تو ان میں سے ہر ایک دوسرے کے بارے میں کہے گا کہ یہ بہترین ساتھی بہترین ساتھی اور بہترین دوست ہے۔ (ابن کثیر ص ۱۳۴ ج ۴) اسی لئے دنیا و آخرت دونوں کے لحاظ سے بہترین دوستی وہ ہے جو اللہ کے لئے ہو۔ جن دو مسلمانوں میں صرف اللہ کے لئے محبت ہو ان کے بڑے فضائل اسادیش میں وارد ہوئے ہیں جن میں سے ایک یہ ہے کہ میدانِ حشر میں یہ لوگ اللہ کے عرش کے سایہ میں ہونگے اور اللہ کے لئے محبت کا مطلب یہ ہے کہ دوسرے سے اس بنا پر تعلق ہو کہ وہ اللہ کے دین کا ستارہ ہو۔ چنانچہ علومِ دین کے استاد، شیخ و مُرشد، علماء اور اہل اللہ سے نیز عالمِ اسلام کے تمام مسلمانوں سے بے لوث محبت اسی داخل ہے۔

لَقَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ ﴿۵۹﴾
ہم نے آپ کو حق سے بہت لوگ جتنی بات سے برا ماننے ہو گیا
اَبْرُمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿۶۰﴾ اَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سُرُسَهُمْ
انہوں نے شہر ہائی ہے ایک بات تو ہم بھی سمجھ لیں گے کیا خیال رکھتے ہیں کہ ہم نہیں جانتے اُن کا مسجد
وَنَجْوَاهُمْ بَنِي وَرُسُلَنَا الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ﴿۶۱﴾ قُلْ إِنْ كَانَ لِلزَّالِمِينَ
اور ان کا شہرہ کیوں نہیں اور ہمارے پیچھے ہونے والے پاس لکھتے رہتے ہیں تو کہہ کر جو زمین کے واسطے
وَلَكِنَّ فَإِنَّا أَكْثَرُ الْعَالَمِينَ ﴿۶۲﴾ سُبْحَنَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
اور تو میں سب سے پہلے پڑھوں پاک ذات ہے وہ رب آسمانوں کا اور زمین کا
رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۶۳﴾ قَدْ رُفِعُوا صُورًا وَيُتَعَبَّوْنَ
ماحب عرش کا ان باتوں سے جو یہ بیان کرتے ہیں، اب چھوڑ دے ان کو تک تک کریں اور کہیں یہاں تک کہ
يَلْقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ ﴿۶۴﴾ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ
کیں اپنے اُس دن سے جس کا اُن کو وعدہ دیا ہے اور وہی ہے جس کی زندگی ہے آسمان میں اور

وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿۶۵﴾ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهٗ مُلْكُ
اُس کی زندگی ہے زمین میں اور وہی ہے حکمت والا ہے خبردار اور بڑی برکت ہے اُس کی جس کا راجع ہے
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ﴿۶۶﴾ وَإِلَيْهِ
آسمانوں میں اور زمین میں اور جو کچھ انکے پنج میں ہے اور اُنکی کے پاس ہے ہر قیامت کی اور اسی تک
تُرْجَعُونَ ﴿۶۷﴾ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ
پھر کہہ دیجئے گا وہ اور اختیار نہیں رکھتے وہ لوگ جن کو یہ پکارتے ہیں سفارش کا
إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْمُونَ ﴿۶۸﴾ وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ
مگر جس نے گواہی دی سچائی اور اُن کو خبر سچی اور اگر تو اُن سے پوچھے کہ اُن کو
خَلَقَهُمْ لِيَقُولُوا اللَّهُ فَإِنَّهُمْ يُكْفَرُونَ ﴿۶۹﴾ وَقِيلَ لَهُ رَبِّ انْ هَؤُلَاءِ
کس نے بنایا تو کہیں گے اللہ نے پھر کہاں سے آگے جاتے ہیں حق پر رسول کے لئے کہ اُسے رب ہے
قَوْمٌ لَا يَمُوتُونَ ﴿۷۰﴾ قَاصِمُ غَنَمِهِمْ وَقُلْ سَلِمْتُ فَسَوْفَ يَعْمَلُونَ ﴿۷۱﴾
لوگ ہیں کہ یقین نہیں لائے سو تو منہ پیرے انکی طرف سے اور کہہ سلام ہے اب آخر کو معلوم کریں گے

خلاصہ تفسیر

(اور اوپر جن سزاؤں کا بیان ہوا اُن کی وجہ یہ ہے کہ) ہم نے سچا دین (جس کا کرم عظیم توحید و رسالت کا اعتقاد ہے) تمہارے پاس پہنچایا، لیکن تم میں اکثر آدمی سچے دین سے نفرت رکھتے ہیں (اکثر آدمی یا تو اس لئے کہ کہا کہ بعض لوگ آئندہ ایمان لانے والے تھے، اور یا اسلئے کہ نفرت تو صحیح معنی میں بعض ہی کو تھی، اور کئے بعض محض تقلیدِ راہِ حق کو چھوڑے ہوئے تھے، اور یہ نفرت شامل ہو رسول کی مخالفت اور توحید کی مخالفت دونوں کو۔ آگے دونوں کی تفصیل ہے کہ) ہاں کیا انہوں نے (رسول کو نقصان پہنچانے کے بارے میں) کوئی انتظام درست کیا ہے، سو ہم نے بھی ایک نظام درست کیا ہے (اور ظاہر ہے کہ خدا ہی انتظام کے سامنے اُن کا انتظام نہیں چل سکتا، چنانچہ آپ محفوظ ہے اور وہ لوگ ناکام، اور آخر کو بدر میں ہلاک ہوئے۔ اسکا مفصل ذکر سورہ انفال رکوع چہارم آیت وَذُكِّرُوا بِالْآيَاتِ الْكُبْرَىٰ (الَّذِينَ كَفَرُوا الْخَيْرُ مِنْهُمْ) ہاں (یہ لوگ جو آپ کو نقصان پہنچانے کے لئے تھے) تفسیر تدبیر میں کرتے ہیں (کیا ان لوگوں کا یہ خیال ہے کہ ہم ان کی کچھ بچھڑی (کبھی ہوتی) باتوں کو اور ان کے (نفسی) مشوروں کو نہیں سنتے (دور اگر ہم کو سنتے والا سمجھتے ہیں تو پھر ایسی جرات کیوں کرتے ہیں، آگے انکے اس خیال کی تردید فرماتے ہیں کہ) ہم ضرور سنتے ہیں اور (انکے علاوہ) ہمارے فرشتے (جو اعمال کو لکھنے والے ہیں) اُن کے پاس ہیں وہ بھی لکھتے ہیں (اگرچہ اس کی ضرورت نہیں

لیکن عام عادت یہ ہے کہ مجرم کے لئے پولیس کی کبھی ہوتی رپورٹ حاکم کے معائنہ سے زیادہ قابل اناں ہوتی ہے۔ یہ تو کبھی مخالفت و رسول کا بیان ہوا، آگے توحید کی مخالفت کے بارے میں فرماتے ہیں کہ لئے پھر علیہ السلام (ان مشرکین سے) کہتے کہ تم جو اپنے بعض مشرکانہ اقوال میں حق تعالیٰ کی طاعت و ادلا کی نسبت کرتے ہو تو اگر (بغیر حق محال ایسا ہو جتنی خدا نے رحمت کے اولاد پر تو سب سے اول انکی عبادت کرنے والوں میں) جس طرح تم فرشتوں کو خدا کی بیٹیاں سمجھ کر ان کی عبادت کرتے ہو، اسی طرح میں بھی اُس صورت میں خدا کی اولاد کی عبادت کرتا۔ مطلب یہ کہ مجھ کو تمہاری طاعت حق بات کے سامنے سے انکار نہیں، تم اگر ثابت کردو تو سب سے پہلے میں اس کو مانوں، اور جب اسکو خدا کی اولاد دانوں تو چونکہ خدا کی اولاد بھی خدا ہی ہوتی چاہئے اور خدا مستحق عبادت ہے، اسلئے میں انکی عبادت بھی کروں، مگر چونکہ یہ امر باطل محض ہے اسلئے نہ میں مانوں گا اور نہ عبادت کروں گا۔ آگے شرک سے اللہ تعالیٰ کے پاکہ و نیکیا بیان ہے (یعنی) آسمانوں اور زمین کا مالک جو کہ عرش کا بھی مالک ہے ان باتوں سے منزہ ہے جو یہ (مشرک) لوگ (اس کی جناب میں) بیان کر رہے ہیں (جب یہ لوگ حق کے واضح ہونیکے باوجود اپنے عناد سے باز نہیں آتے) تو آپ ان کو اسی شکل اور طرح میں رہنے دیجئے، یہاں تک کہ ان کو اپنے اُس دن سے سابقہ واقع ہو جسکان سے وعدہ کیا جاتا ہے (اُن وقت سب حقیقت معلوم ہو جائے گی، اور رہنے دیجئے) کا مطلب یہ نہیں کہ تبلیغ نہ کیجئے بلکہ مطلب یہ ہے کہ انکی مخالفت کی طاعت نہ کیجئے اور ان کے ایمان نہ لانیسے علیکین نہ ہو جائے) اور وہی ذات جو اسکا حق میں بھی قابل عبادت ہے اور زمین میں بھی قابل عبادت ہے اور وہی بڑی حکمت والا اور بڑے علم والا ہے (اور کوئی علم و حکمت میں اسکا شریک نہیں) پس فدائی بھی اُسی کیساتھ خاص ہے) اور وہ ذات بڑی عالیشان ہے جس کے لئے آسمانوں کی اور زمین کی اور جو (مخلوق) اُنکے درمیان میں ہے انکی سلطنت شائستہ اور (ظلم ایسا کامل ہے کہ) اُسکو قیامت کی خبر (بھی) ہے (جسکا کسی مخلوق کو یہ نہیں) اور (جو اسکا مالک مالک بھی وہی ہے چنانچہ) تم سب اُسی کے پاس لوٹ کر جاؤ گے (اور اُس کو حساب دو گے) اور (اسوقت اللہ تعالیٰ کا بلا شرکت غیر سے جو اسکا مالک ہونا ایسا ظاہر و باہر ہو گا کہ) خدا کے سامنے موجودوں کو یہ لوگ بچا رہے ہیں وہ سفارش (تک) کا اختیار نہ رکھیں گے ہاں جن لوگوں نے حق بات (یعنی حکم ایمان) کا اقرار کیا تھا اور وہ (دل سے) تصدیق بھی کیا کرتے تھے (وہ البتہ باذن الہی اہل ایمان کی سفارش کر سکیں گے مگر اس سے کفار کو کیا فائدہ؟) اور (ہم نے جو اہل توحید کا مضمون بیان کیا ہے جس میں یہ لوگ اخلاک کرتے ہیں، سو اُس کے مقدمات کو یہ بھی تسلیم کرتے ہیں چنانچہ اگر آپ ان سے پوچھیں کہ ان کو (یعنی تم کو) کس نے پیدا کیا ہے تو یہی کہیں گے کہ اللہ نے (پیدا کیا ہے) سو (ظاہر ہے کہ حق عبادت وہی ہو سکتا ہے جو پیدا کرنے پر قادر ہو۔ پس) یہ لوگ (مقدمات کو تو مانتے ہیں مگر پھر مطلوب کے سامنے کے وقت خدا جانے) کہ ہر لٹے چلے جاتے ہیں (ان تمام باتوں سے واضح ہے کہ ان کافروں

کے جہر ائم کس قدر سخت ہیں، لہذا ہر اسی یقیناً سخت ہوگی۔ اور اگر ہر سزا کی سختی کو اور زیادہ نوکد کر نیچے لئے ایک اور بات کا بیان فرماتے ہیں کہ جس طرح خدا تعالیٰ کو قیامت کی خبر ہے اُسی طرح) اُس کو رسول بھی علیہ السلام کے اس کہنے کی بھی خبر ہے کہ اُسے میرے رب یہ ایسے لوگ ہیں کہ (باوجود میری اس درجہ فحاشی کے) ایمان نہیں لاتے (اس سے سزا کی سختی اور بڑھ گئی کہ جہر ائم تو سخت تھے ہی ان کیساتھ رسول کی ناشن بھی موجود ہے، پس مجھ لینا چاہئے کہ کیسا سخت عذاب ہوگا۔ اور جب آپ کو یہ معلوم ہو گیا کہ ان کا انجام یہ ہونے والا ہے) تو آپ اُن سے بے خبر رہئے (یعنی ان کے ایمان کی اُسی امید نہ رکھئے جو بعد میں موجب رنج ہو) اور (اگر وہ آپ سے مخالفت اور جہالت کی بات کریں تو آپ رنج شرکے لئے) یوں کہہ دیجئے کہ تم کو سلام کرتا ہوں (اور کچھ نہیں کہتا اور نہ کچھ واسطہ رکھتا ہوں، آگے حق تعالیٰ تسلی کیلئے فرماتے ہیں کہ آپ چندے صبر کیجئے) سوال کو ابھی (مرتے ہی) معلوم ہو جاوے گا۔

معارف و مسائل

ان کان للآخرین وکلنا کا اؤل العکابرین (اگر خدا نے رحمت کی کوئی اولاد ہوتی تو میں سب سے پہلے اس کی عبادت کرتا) اسکا مطلب یہ نہیں ہے کہ معاذ اللہ خدا کی اولاد ہونے کا کسی بھی درجہ میں کوئی امکان ہے، بلکہ مقصد دراصل یہ بتانا ہے کہ میں تمہارے عقائد کا انکار کسی عناد یا ہمت دھری سے نہیں کر رہا ہوں بلکہ دلائل کی وجہ سے کر رہا ہوں، اگر صحیح دلائل سے خدا کی اولاد کا وجود ثابت ہو جاتا تو میں اُسے ضرور مان لیتا، لیکن عقل و نقل کی ہر دلیل اس کی تردید کرتی ہے، اسلئے ماننے کا کوئی سوال نہیں۔ اس سے معلوم ہوا کہ اہل باطل کیساتھ مباحثہ کے وقت اپنی حق پسندی جتانے کے لئے یہ کہنا جائز اور مناسب ہے کہ اگر تمہارا دعویٰ صحیح دلائل کیساتھ ثابت ہوتا تو میں اُسے تسلیم کر لیتا، کیونکہ بعض اوقات اس انداز کلام سے مخالف کئے لیں ایسی نرمی پیدا ہوتی ہے جو اسے قبول حق پر آمادہ کر دے۔

وَقِيلَ لِرَبِّ رِاحٍ هَكَذَا هَكَذَا قَوْمٌ يَعْبُودُونَ (یہ مجملہ اس بات کو واضح کرنے کے لئے لایا گیا ہے کہ ان کافروں پر غضب خداوندی نازل ہوئے کیلئے کہتے تھے عبادت کیا سب موجود ہیں۔ ایک طرف تو ان کے جہر ائم کی نفسہ سخت ہیں، دوسری طرف وہ رسول جو رحمت للعالمین اور شفیع المذنبین بنا کر بھیجے گئے ہیں (صلی اللہ علیہ وسلم) جب خود ان لوگوں کی شکایت کریں اور یہ فرمائیں کہ یہ لوگ بار بار ہمارے کے باوجود ایمان نہیں لاتے تو اندازہ کیا جاسکتا ہے کہ انھوں نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو کس قدر اذیت پہنچائی ہوگی، درجہ معمولی تکلیف پر رحمت للعالمین صلی اللہ علیہ وسلم اللہ تعالیٰ سے ایسی پُرورد شکایت نہ فرماتے۔ اس تفسیر کے مطابق وَقِيلَ لِرَبِّ رِاحٍ ایک آیت پہلے کے لفظ السَّاعَةِ پر معطوف ہے، اہل

